

بعثت محمد (ص) و جامعه آرایی

نوشته: علامه شلتوت ترجمه: دکتر خلیل

خدا هدایت می کند کسی را که از پی غشودیش راه سلامت پوید، و او را از تاریکی ها به نور گشاده به راه راست هدایت می کند. «همانا این قرآن به استوارترین راهها هدایت می کند و به مؤمنان که کارهای شایسته دارند پاداش بزرگی نوید می دهد».

رسالت مزبور پایه اصلاحات خود را برای تحقق بخشیدن به خوشبختی مطلوب بشر بر واقعیت آفرینش انسان قرار داده. این واقعیت عبارت از اینست که انسان بدنی دارد و روحی و هر کدام جداگانه پدیده بهره ها و لذایذ ویژه خود می گردند. انسان دارای دو شخصیت است که یکی مصلحت و دیگری اجتماعیت و بر طبق هر یک وظایف و حقوقی

مردم در این زندگی دارای دو مسلکند، یکی مسلک مادیگری که فقط به شؤون ظاهری زندگی پرداخته و ثروت و ثلوث و مقام را بهر وسیله ای که باشد کسب می کنند. دیگر مسلک روحانیت خالصی که تنها به کارهایی که تنها درخور روح است اقدام می کنند. یعنی گوشه گیری و نایب، روزه و ریاضت بدنانسان که مایه بریدگی رشته ارتباط آدمی با زندگی مادی می باشد.

این دو مرام بشریت را از هدفی که برایش منظور شده منحرف می سازند. هدفی که به افقهای ناموس آفرینش و تسخیر عناصر جهان مادی برای او و برای اینکه باید مظهر عظمت کبریائی خداوند باشد برایش معین گردیده است. در مادیگری محض چنانکه میبینیم - جز سرکشی و ظلم، استعمار و خواری، زورگویی و ظلم نسبت به مال و جان و ناموس زبردستان مساله دیگری نهفته نیست. در روحانیت محض نیز - چنانکه شنیده ایم - جز فساد و از هم وافتگی، ویرانی و تباهی که موجب از دست دادن خصایص و مزایای انسانیت است و فکر و اراده و کسار را از آدمی سلب می کند سودی ندارد.

از اینرو چاره ای جز آن نبود که حکمت آفریدگار انسان را بسوی یک آراستگی همه جانبه سوق دهد تا مرقعیتش محقق شود. مآلده هدف آفرینش را بتواند دنبال کند. وی در سایه انگون آراستگی می تواند از نعمت اراده، آزادی، اندیشه و از نتایج جد و جهد و فعالیت آنها در کادر ایمان و عدل و در امنیت و ثبات، سود جوید.

رسالت محمد چنین آراستگی مطلوبی را به ارمغان آورد، «همانا از جالب خدا» براینان نور و کتابی آشکار آمد که با آن،



غار حرا

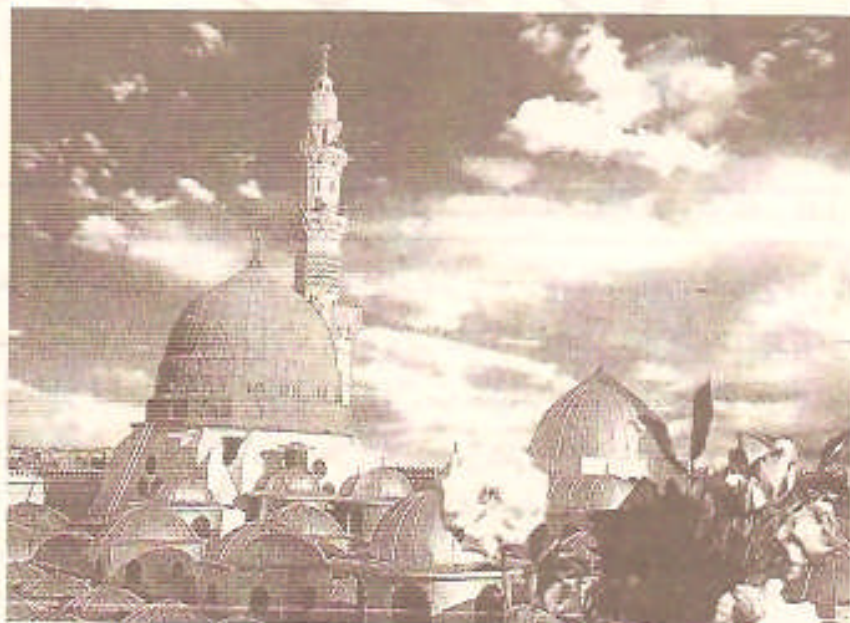
مقرر کرده است.

انسان یا آفرینش میهنی که دارد بدون تمامیت بهره های جسمی و روحی هرگز خوشبخت نمی گردد. اسلام همه این خوشبختی ها را در

واقعی خود در این زندگی پی میرد. کتاب آفرینش را در برابر چشماتش گشوده تا سرشار از درک اسرار گردد و سود ببرد. آنگاه به تقویت چنین ایمانی از راه عبادات پرداخته تا انسان پیوسته پیاد خدا باشد و در خفا و آشکارا دقت بیشتری در گرداز و گفتار خود کند.

این دین عاطفه دلسوزی و کمک در دل آدمی برمی انگیزد تا به عنوان ضمیمه رسیدگی کند: «ترحم رفته محکم است که دلها را بهم می پیوندند و مردم را نزدیک ساخته احساس مشترکی میانشان بوجود می آورد».

خوی بردباری در مبارزه علیه سختیها یکی دیگر از پدیده های رسالتی است که محمد مأمور آن بود.



«بردباری نیروی است که موج شداید را بر صخره ساحل خود ستلاشی می سازد». گذشته از تمام اینتراحل در انسان تمایلی بر می انگیزد که با برادران خویش که «اهلبان فضیلت و نیکی اند همه یکجا در نقطه ای متمرکز می شوند. یعنی در همان سرزمینی که از روزگار قدیم دارای سرگذشتی شگواص و از نظر تبلیغ هدایت آسمانی، اهمیتی ویژه داشته است.

«پروردگار من، فرزند خویش را به دره ای غیر قابل کشت در جوار خانه حرمت تو سکنی بخشیدم، تا نماز بپا دارند. بارخداها تو دلهای مردمان را بسوی آنان مایل گردان و از انواع میوه ها روزیشان ده، شاید سپاس ترا بجای آورند».

عبادات در آئین اسلام عبارتند از: نمازهای پنجگانه، دادن زکات، روزه گرفتن در ماه رمضان، حج خانه خدا.

با اینترضع معلوم می شود که اسلام دو ارملسان برای بشر آورده است. یکی ایمان و دیگری عبادت که هر دو عامل آراستن روحند. همینکه روح آراستگی یافت انسان بر دل و احساسات خود چیره میگردد و آنگاه اقدام خود را در عمل، متوجه همان کاری می کند که روح بدانسو رو برده و دل بدان تعلقی پذیرفته. آنگاه در همه حال به خدا و آنچه که

شمن عقاید و آداب و قوانینش گنجانده و بر مادیت محض قلم بطلان می کشد: «هرخی از مردم می گویند خدایا بما در دنیا بده، برای چنین افرادی در آخرت نصیب نیست».

اسلام بر روحانیت محض نیز نظیر همین خط ابطال را گذرانده است. «هرخود حرام نکنید پاکیزه هایی را که خدا برایتان حلال کرده» «بگو کی زیور آلتی را که خدا برای پندگانش پدید آورده و روزیهای پاکیزه را تحریم می کند».

دین حضرت محمد برای تامین جنبه روحانی ما خواستار ایمان به مبدء وجود و سرچشمه نیکیها شده است. چه انسان با پکتاپرستی و دعا و نیایش به درگاه خدای یگانه عزتی در اندرون خود احساس می کند که در برابر غیر خدا هرگز کوچک نمیگردد. در این آئین همچنین خواسته شده که به روز پاداش و به راه حقیقی که خدا شایان پندگانش دانسته ایمان بیاوریم. ایمان زنجیرهای اسارت را از دست و پای عقل سباز می کند و دیگر در قید تحمیلات سنگین فرمانروایان، یاغیان و روحانیان سودجو نمی ماند.

اسلام چنان آزادی فکر و اراده به آدمی می بخشد که به ارزش

بردباری باید منظور گردد و در این زمینه اجتماع در برابر فرد و فرد در پیشگاه اجتماع مسؤولیتهایی متبادل دارند.

«همانا خدا به دادگری و احسان دستور میدهد.» گرامی ترین شما در نزد خدا پرهیزگارترین شماست.» «بنیکی و پرهیزگاری همدستی کنید.»

و دریاب مسؤولیت همگانی قرآن میگوید: «باید از شما گروهی باشند که به نیکی دعوت و به کار شایسته امر و از زشتیها نهی کنند و آنان رستگارانند.»

این هم کلام رسول بزرگوار اسلامست که میگوید: «همه شما سمت سرپرستی دارید و درباره زیردستان خود مسؤول میباشید.» باز در جای دیگر این معنا را چنین تصویر فرموده که: «دو مؤمن به دو دست انسان می مانند که همدیگر را شستشو میدهند.»

اینگ توجیه کنید که تباهی و مال اسف انگیز جهان کنونی چگونه است. می بینیم که چگونه بر اثر پرت شدن از حریم اینگونه دستورات عالی و اصلاحی پروردگار، جنگهای خونینی ما را تهدید میکنند. شر و خشک با هم یکجا سوخته زحمات بشر در راه پیشرفت و تمدن، سوچ و خفتی می گردد. جهان در زیر جنگ های ویرانگر به اضطراب گرائیده و دلهای او از وحشت بی پایدانی پر کرده است.

من اکنون بنام ایمان و از دریچه عاطفه ای که نسبت به بشریت احساس میکنم، مبادی رسالت اسلام را در دسترس زنده دلانی که دیانت مذهبی یا سمت زمامداری و رهبری ملتها را بر عهده دارند قرار میدهم. تنها چشمداشت من از آنان اینست که بخاطر خدمت به بشر و نجات بخشیدن او از کابوسی ترس و اضطراب از نو درباره کار خویش مطالعه کنند.

ببایند و دعوت خدا را باغوش باز بپذیرند و با ذهنی باز و افکاری آماده سازمان بشری را به آن تطبیق و تنظیم کنند. در اینجا است که نسیم آرامش و ثبات مشام بجای نوازش میدهد و در پرتو امنیت جهانی، می توان معنای حقیقی زندگی شرافتمندانه را دریافت. زیرا میتوان از آزادی فکر و اراده و کار که خدا بپا عطايت فرموده بخوبی سود جست.

«عاقلان باید بر اینکار رو آورند و یاپیکدیگر رقابت کنند.» «جز اصلاح تا آنجا که میر است منظوری ندارم و موفقیت من تنها بدست خداست. بسر او توکل کرده و به درگشایش پناه میبرم.»

مایه خورستندی معبودست توجه پیدا می کنند: «بگو نماز و عبادت و زندگی و مرگم تنها بخاطر خدا پروردگار جهانیانست که همتایی ندارد. من مامود این طریقتم و من نخستین مسلمانم.»

اما به لحاظ جنبه مادی بشر، نخست مساله بهداشت و تندرستی در اسلام مطرحست که دستور به معالجه بیماری و پرهیز از زیاناورها می دهد.

در این باره بقدری تاکید کرده که حفظ الصحه را نقشی موثر در چگونگی عبادات واجب، شمرده است. لذا در ماه رمضان کسیکه مریضست یا میرسد که مریض شود روزه را میخورد. همچنین در مقام طهارت چنین کسی از استعمال آب معاف می شود و اگر در نماز از نشستن و برخاستن درممانده، به حرکت سر یا ایماي قلب که نشان عبادت و تقدیس باشد اکتفا می کند.

اسلام مانع بی نظمی و وقوع بحران در جوامع بشریست. زیرا سیستمی درباره اموال آورده که جان مردم را از بدبختیهای بحران مالی و فقر و عواقب شوم تناسلی مصون میدارد. ولی باز پائنان رخصت می دهد که از مکاسب پاکیزه خویش بدون کوچکترین افراط یا تفریطی بهره مند گردند. مسلمان نباید در کار و بهره آن از در زورگویی و ستم وارد شود. اسلام این مطلب را هم از نظر دور نبرده که مردم نسبت به اموال خویششن امانت داری پیش نیستند، یعنی مال هر چه هست ملک خداست. از اینرو برای مستمندان و کسانیکه از کار و کاسبی عاجزند و همیطور برای مصرف در مصالح عامه، حقوقی در سال منظور گردیده است و آنانکه در اموال خویش حیفی برای سایل و فقیر قائلند.» و در راه خدا اتفاق کنید، یا دست خویش خود را به مهلکه نیفتانید، و نیکی کنید، خدا لیکوکاران را دوست می دارد.»

دانستیم که اسلام ترکیبی از آراستگی روحانی و مادیست و از نظر اصلاح شخصیت مستقل فرد، مطالب بسیاری آورده است. اکنون باید متذکر این حقیقت نیز بود که اسلام در جنب تمام این بحثها به شخصیت انضمامی نیز کمال توجه را مبذول داشته و بدین لحاظ هم دستور داده که حقوق و وظایفی میان فرد و اجتماع متبادل گردد. دیگر فرق نمیکند که آن اجتماع یک اجتماع ویژه ای باشد چون اجتماع خانواده، اجتماع محیط کار و یا آنکه اجتماع بزرگتر و وسیعتری چون وطن و جامعه کل بشریت. در ابتیاره عدل و مساوات، همکاری و رعایت حقوق همگان و



ارباب کهنه

شرح عشق و داستانها سر غنای حکیم نظامی گنجور

پند دادن پدر، مجنون را

و متعرق سازند، ولی عاشق را سنین و ثابت قدم به هیچ وجه، پائلاش این گروه، از راهی که انتخاب کرده، مأیوس و دلزده نمی شود، بلکه پایدار تر به پیش می رود و به تعبیر حضرت حافظ عشق بدون ملامت وجود ندارد:

گفتم ملامت آورد، گر کرد دوست کردم

والله مار اینلخیا بلا علامته (۱)

گروه دیگری که عاشق را ملامت می کنند، کسانی هستند که از سر سادگی و کوتاه بینی نسبت به احوال عاشق احساس دلسوزی می کنند و سعی بر آن دارند تا به باور خود عاشق تباه شده را از تباهی بیشتر خلاصی دهند و او را وادارند تا به راه زندگی معمولی باز گردد. پدر مجنون از گروه دوم است که سعی بر آن دارد تا پسرش را از



مهلکه ای که بدان گرفتار آمده نجات دهد. حالیکه از این عقیبت بدور است که عشق می تواند راه نجات باشد:

چون دید پدر جمال غریزند

آهی بزد و عمامه بپکند

تالید چو مرغ صبحگاهی

روزش چو شبی شد از سیاهی

چون عاشق آن طور که باید از بیرون برای دیگران قابل درک نیست پس به اصطلاح برای براء راست دعوت کردن او، دیگران دست بکار می شوند، ابتدا او را ملامت می کنند و سپس به موعظه او می پردازند و حملش را بر او خطا جلوه می دهند، در اینجا فرد شیفته که لاقط به درد خودش نیز او را تنها رها نمی کنند، مظلوم واقع می شود و تاخست و تازهای به ظاهر دلسوزانه به درد او می افزایند ولی به گفته حضرت حافظ چاره ای نیست:

عاشق چه کند گر نکشد یار ملامت

با هیچ دلاور سیزتین قلانست

از آن بجای که همه هم و غم عاشق بکپارچه متوجه و در خدمت معشوق است. طبیعتاً او از غافله زندگی معمولی و همه سپند باز می ماند و بین روند زندگی او و دیگر مردمان هوام تفاوت های ایجاد می شود، بنا براین چون دیگر مردم، عاشق را همرنگ جماعت نمی بیند پسر او خرده می گیرند و بر او «گمان ملامت» می کشند و او را تحت فشار قرار می دهند تا دست از دلدادگی که موجب پریشانی زندگی مادی او شده است، بشوید.

کسانی که به ملامت عاشقان می پردازند، چندین گروه اند، یکمده کسانی هستند که از سر بدخواهی و گاه حسادت و بد طبیعتی، سعی بر آن دارند تا گرفتاری عاشق را بدو باطل جلوه دهند و او را از داهش مأیوس

گفت ای ورق شکنج دیده
چون دفتر گل ورق دریده
ای شریفه چند بی قراری
وی سوخته چند خامکاری
چشم که رسید در جمالت
نفرین که داد گوشمال
از کار شدی چه کارت افتاد
در دیده کدم خارت افتاد
مانده نشدی زغم کشیدن؟
وز طعنه دشمنان شنیدن
دل سیر نکشستی از ملامت؟
زنده نشدی بدین قیامت؟
بیس کن هوس که پیش بردی
تاب من و سنگ خویش بردی
بنشین وز دل رها کن این درد
آن به که نکوبی آهن سرد
عشق از تو آتشی بر فروخت

دل سوخته ترا مرا جگر سوخت
با دو لقیان نشین و بر خیز
زین بخت عزیز پای بگریز
آواره عباد دولت از دست
چون دولت هست کام حال هست
دل را کسی چه بایدت داد
خو ناوردت به سالیان یاد
عاقبتی و عزیز تر از جانی
هر خانه مکان که خان و مانی
ببین آرزو بهشتانی نفس چند
خوش باشم به آرزو بهشتی چند
مستور که از اهل بیت است
هر قریبی، تمام سببش در این است
که از یازندگی و امورات بپوشد بزند
می نوشت:

مستور که از اهل بیت است، پدر مجنون از سر سادگی و
هر قریبی، تمام سببش در این است که مجنون را از نیمه راه باز دارد و
او را یازندگی و امورات بپوشد بزند.
می نوشت:

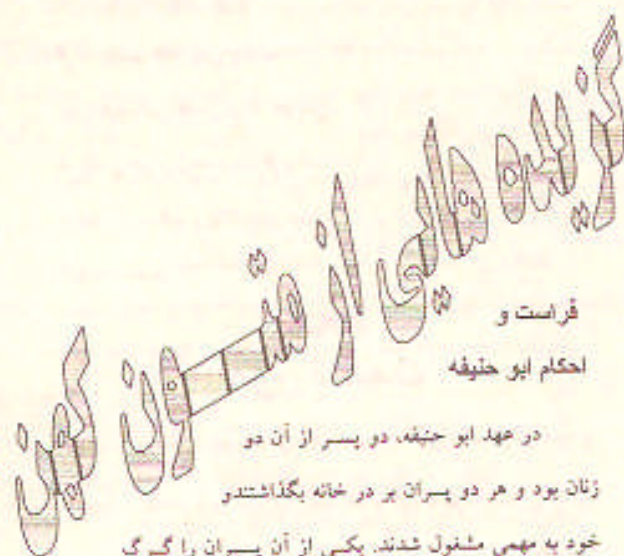


انصاف

... هشام بن عبدالملک روزی پیش عبدالعزیز شد با قوم خویش،
گبری بیامد و گفت یا عمر مرا باوی حکومت، عمر هشام را گفت او
بر تو دعوی دارد، بر خیز و خصم برابر نشین بجای خصمان. هشام گفت
وکیل من باوی بنشیند، عمر گفت: مر، او از تو، نه از وکیل تو طلب می
کند، بر خیز و باوی نشین، هشام برخاست و با گبر بنشیند، هر وقت که
گپ سخن گفتی هشام از سر سلطنت غلبه کردی، عمر هشام را گفت در
پیش من این تهدید می کنی؟ گبر چون عدل عمر دید گفت: یا امیر
المؤمنین این زمین از آبا و اجداد میراث یافته ام از من می ستانند، هر دو
مجل عرضه کردند، صحبت گبر قوی تر بود، صحبت هشام پاره کرد و
گبر را گفت: بر سر ملک خود رو... گبر چون آن انصاف بدید، گفت:
دینی که در ولی چنین انصاف باشد، الا حق نبود، دست بر نهاد و زشار
ببرید و در حال مسلمان شد بیرکت آن عدل.

«راحة العیور و آية السرور»

XXXX



قراست و
احکام ابو حنیفه

در عهد ابو حنیفه، دو پسر از آن دو
زنان بود و هر دو پسران بر در خانه بگذاشتند و
خود به مهمی مشغول شدند. یکی از آن پسران را گری
بخورد و یکی بماند، هر دو زن بیامدند و درین فرزند مانده دعوی کردند
و دعوی بدارالقضا افتاد، چون قاضی صورت دعوی بشید ندانست که
میان ایشان حکم چگونه کند، این مسئله را از ابو حنیفه پرسیدند. به
مجلس قضا حاضر شد و آن دو زن را پیش خواند و گفت: شما هر دو که
بدین فرزند دعوی می کنید، هر یکی نیمه ای بگیرید. چون شمشیر

داستان سه آواز را هزن با یگدیگر

دانی مهران بد گفت شنیدم که وقتی سه مرد معلول را هزن با یگدیگر شریک شدند و سالها بر مدارج راههای مسلمانان کسین بیرحمی گشودندی و چون نواب روزگار دمساز از کنار وان جان خلاصی برمی آوردند در پیرامون شهری با طلال خرابه رسیدند که قرايه پیروزه رنگش بدور جور روزگار خراب کرده بود و در دیوارش چون مستان طالع سرور پای یگدیگر نهاده و النساء نیک یگردهندند زیر مستگی صندوقچه زر یافتند بغایت خرم و خوش دل شدند، یکی را با تفاتی تعیین کردند که درین شهر باید رفتن و طلسمی آوردن تا بکار بریم، بیجاوه در وطن مبادرت نمود و برقت و حکام خرید و خرمن سردار خوار مردم کشی او را بر آن داشت که چیزی از رسوم قاتل در آن حکام آمیخت بر اندیشد: آنک هر دو بخواند و هلاک شوند و مال یافته سیرو بمانند و داعیه رغبت مال آن هر دو را باعث آمد بر آنک چون باز آیند رحمت و جود او از میان بر دارند و آنچه یافتند هر دو نیست کنند مرد باز آمد و حکام آورد ایشان هر دو جستند و او حلق او بقتل کردند و هلاکش کردند، پس بر سر حکام نشستند، خوردند و بر جای بردند...

مر زبان نامه



دنیا و آخرت

قلندری را گفتند: دنیا و آخرت را چگونه بینی. گفت: نه آنرا سنگی است و نه این را رنگی و طالب این هر دو منشی هواپرستانند نه خدا پرستان، چه در هر دو مایل اکل و شربند نه طالب وصل و قرب.

من همان رند صفت بی نیامم
که ندارم زهر دو عالم پاک
راستی را دو عالم از این است
باد بر لری هر دو عالم خاک
خود چو یارب زکفر و دین پاک
ذاتم از قید کفر و دین کن پاک
از کتاب «پیشانی» حبیب قازانی



آوردند، آنکه مادر فرزند بود شفقت مادری جنیده و گفت: این (بچه) را زنده بگذارید و بدین مدعیه دهید که من از سر دعوای خود بر خاستم. ابو حنیفه فرمود این فرزند از آن این زنست و آن دیگر را درین حق نیست، چه این شفقت که این را بود، آن را نبود، پس پسر را زنده به مادر دادند و بدین طریق حق به مستحق رسیده

و جوامع الحکایات.



پوستین خلق

یاد دارم که در ایام طفلی متعب بودم و شب خیز و مبالغ زهد و پرهیز، شبی در خدمت پدر (ره) نشسته بودم و همه شب دیده بر هم نهسته و مصحف عزیز بر کنار گزیده و طایفه ای گرد ما خفته، پدر را گفتم: از اینان یکی سر بر نمی دارد که دو گانه ای بگزارد. چنان خواب غفلت برده اند که گویی نخفته اند، که مرده اند. گفت: جان پدر! تو نیز اگر بلفظی به از آن که در پوستین خلق افتی!

تپید مدعی جز خویش را
که دارد پرده پندار در پیش
گرت چشم خدا بینی ببخش
نیستی هیچکس عاجز تر از خویش
هر که پرهیز و زهد و علم فروخت
خرمنی گرد کرد و پاک سیوخت
کلیات سعدی



مور باهمت

موری را دیدند به زور مندی کمر بسته، و ملخی را ده برابر خود بر داشته به تعجب گفتند: «این مور را ببیند که با این تا توانی بسازی را به این گرانی چون می کشد؟» مورچه چون این بشنید، بختید و گفت: «مردان، بار را به نیروی همت و بازوی حمیت (غیرت و عار) کشند، نه به قوت تن و ضخامت بدن»

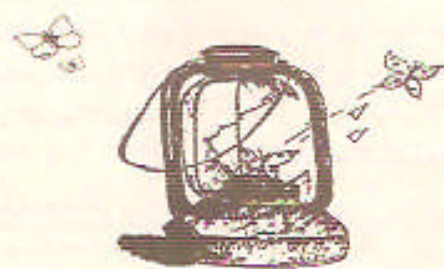
بهارستان جامی



چوبی بستر همکار غمگین

(ادبیات فکلو ریک)

ناصر فرزاد



سروده های رزمی و حماسی

متجاوزان از سرزمین مقدس مان رانده شدند و اوراقی تاریخ از شکوه با صلابت مردم افغانستان زینت یافت. از جمله تجاوزات اشغالگرانه دو قرن اخیر می توان از تجاوز چندین مرحله ای استعمار پیر انگلیس نام برد و به تعقیب آن در نیمه دوم قرن بیست اشغال ثباهی آفرین شوروی (سابق) را ذکر نمود و بعد از آن تجاوز خزنده پاکستان در زیر نقاب طالبان. شکل دیگری از تجاوز و اشغالگری بود که در افغانستان عزیز و جراحات خورده به نمود رسید، به هر حال در همه ی موارد جهان شاهد بود که ملت رنج دیده و تهی دست افغان از همت و حمیت بلند خود مدد جست و متجاوزان تا بین دندان مسلح را از سرزمین خویش بیرون راند.

در تجاوز ارتش سرخ به افغانستان، مردم آزادمنش ما، چنان حماسه ای آفریدند. بعلاوه اینکه خلق جهان را به شکفتی واداشتند، جغرافیای جهان را نیز به نفع ملت های در زیر سلطه، تغییر دادند و طلسم یک ابرقدرت بی شاخ و دم را شکستند و افسانه شکست ناپذیری آنرا با پایمردی باطل کردند و معادله نویسی مورخان را، که همه چیز را در کمیت و کیفیت سادی آن در نظر می گرفتند، برهم زدند...

همانطوری که مورخان، تاریخ را لحظه به لحظه ثبت و کتابت می کنند تا سرنوشت و فراز و فرودهای نسل و نسل

افغانستان عزیز همواره بستر حماسه ها و پایمردی دلیر مردمانی بوده است، که تاریخ نویسان را به شکفتی واداشته و تاریخ افغانستان که هر لحظه اش با خون رقم خورده است، در ورق و نقش حماسه ها و خیزش های رهایی بخش ثبت است و همواره هم، بعد از قیام ها و حرکات های بیگانه ستیزانه ای افغانها در برابر متجاوزین و طمع کاران، کسب پیروزی و استقلال- بعد از جانبازی های بسیار- نصیب ملت غیور و آزادمنش افغان بوده است، ملتی که در ازمنه تاریخی اش در برابر هر تجاوز و خیانتی، با پیکار و رزم ستودنی خویش از وجب به وجب دیار خود، در سخت ترین شرایط، پاسداری کرده و عزت و افتخار آفریده است.

افغانستان که قلب تپنده آسیا است، بارها و بارها مورد هجوم و تجاوز کشورگشایان و سیطره جویان قرار گرفته و هر بار متجاوزان خود را رو در روی اسطوره مردمانی یافته اند که چونان کوه های مغرور و سربلک کشیده افغانستان، استوار و سرسخت بوده اند، بنابراین هر تجاوزی در سرزمین قهرمان پروری افغانستان به شکست و ذلت مواجه شده و متجاوزان سرشکسته و ناامید مجبور به ترک آن شده اند.

در همین دو قرن اخیر، کشور ما مورد چندین تجاوز سنگین قرار گرفت که با پایمردی و حماسه آفرینی های مردم،

این روزها که همه ملک و ملت در سوگ سردار قلعه‌های بلند آزادی و سپهسالار بزرگشان، احمد شاه مسعود شهید نشسته‌اند و مژگین سرایان، چه عام و چه خاص، در رسای آن قامت بلند درد و غم‌شان را می‌سزایند، بر آن شدیم تا در این بخش از ادبیات فلکلوریک، سروده‌های عامیانه‌ای را که وصف آن بزرگ مرد سروده شده است، در پی بیاوریم؛ تا باشد این سروده‌های حزن‌انگیز و حماسی در دل‌های معصوم و پاک مردم شریف و قهرمان پرور ما بنشینند و با زمزمه آنها یاد آن شهید بزرگ، جاوید، بر زبان‌ها و دل‌ها باقی مانده که چنین هم هست:

صدای سم اسب‌ها می‌آید از دور
گمانم خیل مرده‌ها می‌آید از دور
به پیشاپیش آن سالار پنجشیر
به جنگ شوروی‌ها می‌آید از دور

از اینجا تا به کابل خیلی راهست
میان کوه و کمر سنگ سیاهست
کمرها بشکند سنگش بچینیم
که مسعود می‌گذرد رویش ببینیم



فرزند نیاکان

فرزند نیاکان ای وارث محمود
احمد شاه مسعود، احمد شاه مسعود
شام دنیا ز تو گوید خبر
خدا نگهدار تو باشد پسر
ای پسر یا شرف و نامور
دشمن از دست تو خونین جگر

فرزند نیاکان ای وارث محمود
احمد شاه مسعود، احمد شاه مسعود
ای تو عقاب دره و کوه‌سار
دشمن بزدل همگی شرمسار
عسکر و هم تابعه بی روزگار
خورده شکست دشمن تو باربار

فرزند نیاکان، ای وارث محمود
احمد شاه مسعود، احمد شاه مسعود
در همه کیتی همه اخبار توست
چشم همه حیرت پیگار توست
لطف خدا قافله سالار توست
قدرت چار یار همگی یار توست

فرزند نیاکان ای وارث محمود
احمد شاه مسعود، احمد شاه مسعود

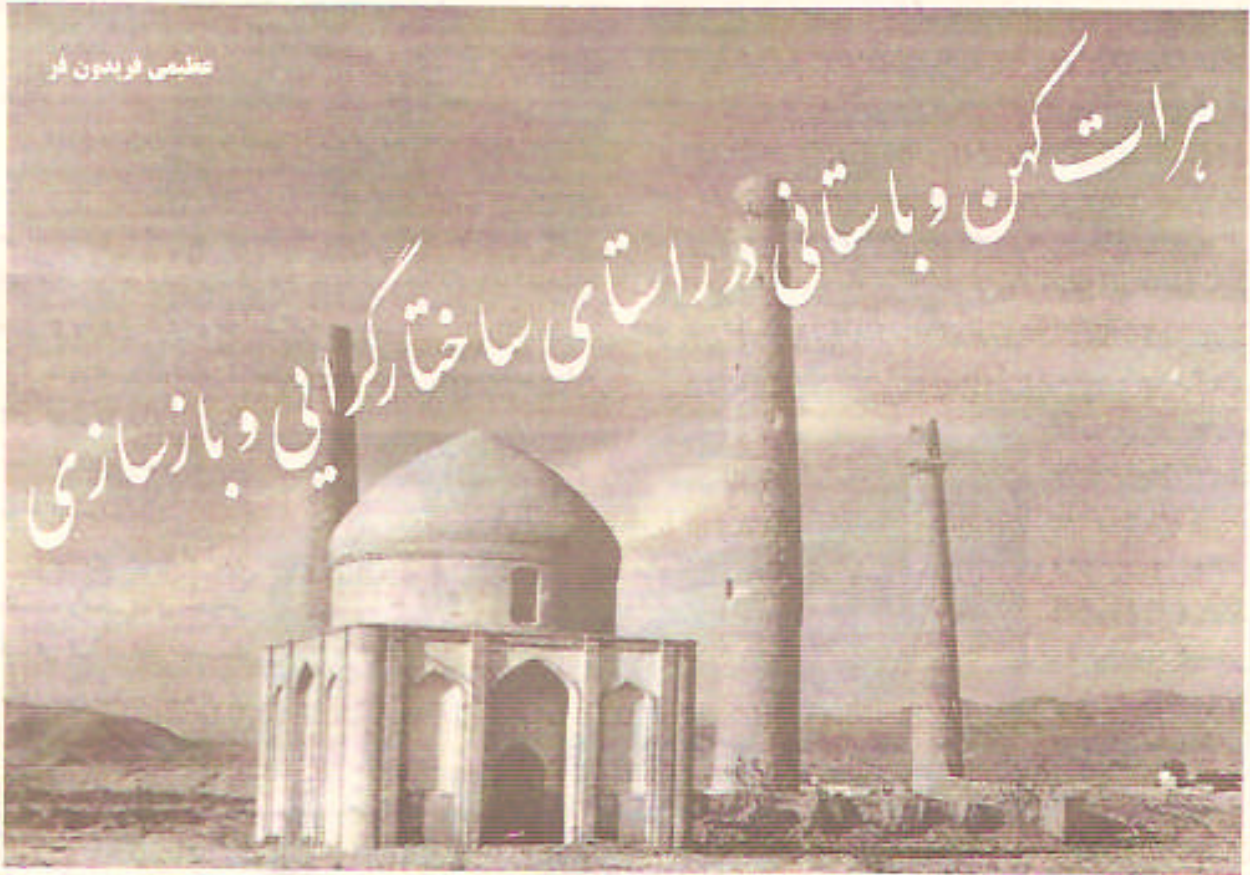
های را برای آیندگان به یادگار بگذارند: عوام مردم نیز به شیوه خاص خو، مختصر مفید، افتخارات، حماسه آفرینی‌ها، مصیبت‌ها و غم‌های رخ داده در تاریخ حیات‌شان را، بنا سروده‌ها و قصه‌های لطیف و جذابی که از ضمیر پیدا و پنهان‌شان تراوش می‌کند، در سینه‌های خود نقش می‌زنند و آنرا نسل به نسل انتقال می‌دهند، شاید بتوان گفت که سروده‌ها و روایات عامیانه رزمی، حماسی و... که از حوادث عینی تاریخی به ذهن عام مردم می‌نشیند و مورد پردازش قرار می‌گیرد، این گونه روایات و سروده‌ها از آثار تاریخی مورخان، که خشک و بی روح نوشته شده، پرشورتر و دلنشین‌تر است، و اینگونه داشته‌های خالصانه‌ی روایتی، یا حال و هوای خالصتر و احسا برانگیزتر خطاب و دریافت می‌شود و بخوبی و بزودی هم در ذهن مخاطب جای باز می‌کند و ذخیره‌سی شود.

در ادبیات فلکلوریک کشور ما، سروده‌های رزمی و تاریخی از غنایی خوبی برخوردار است، چرا همانطوری که ذکر آن رفت، سرزمین عزیز ما، سرزمین حماسه‌ها و رزم‌آوران تاریخ ساز است و در هر شهر و ده و کوره‌ده، بخصوص در دو دهه اخیر، مکانی پیدا نمی‌شود که در آن حماسه‌ای آفریده نشده باشد و حماسه آفرینی وجود نداشته باشد.

یکی از مناطقی که در دو دهه اخیر بزرگترین حماسه‌های تاریخی در آن آفریده شد، پنجشیر سرفراز بوده است، پنجشیر دره زیبا و سرسبزی است که در آغوش کوه‌های سربه فلک کشیده هندوکش قرار دارد و رودخوشان آن چون روح پرتلاش و سد شکن مردم آنجا حکایت‌ها با خود دارد. در دو دهه اخیر نام پنجشیر، گره خورده است با شیر حماسه آفرین آن، احمد شاه مسعود بزرگ، مردی که با مبارزه و مقاومت بی نظیر خود جهانی را انگشت به دهان گذاشت و با به زانو درآوردن خرس قطعی شوروی، باری دیگر نام افغانستان و افغان را بر تارک تاریخ جای داد و برای ملتش سربلندی و عزتمندی شایسته‌ای را به ارمغان آورد.

احمد شاه مسعود، از آن جمله قهرمانان و سپهسالاران عینین عزیز ماست، که عام و خاص مردم در شاه نشین قلب خود همواره به این فرزندان صدیق خود جای خاصی را اختصاص می‌دهند و هر لحظه و هر جا نام و یاد آنها را با خود و برای دیگران زمزمه می‌کنند: مادران یا سرود نام آنها کودکان خود را به خواب می‌برند، پدران با مثال آوردن از زسگی با صلابت آنها، جوانان را جوانمردی و برپا دلی می‌آورند و کودکان با گذاشتن نام آنها بر روی خود خود را بزرگ و با صلابت احساس می‌کنند.

هرات کن و باستانی در راستای ساختارگرایی و بازسازی



دیدار خبرنگار مجله مین از هرات و گفتگوی او با قریحه گان و اهل نظر و کوتاه مصاحبه ای با الحاج محمد اسماعیل خان امیر عمومی حوزه جنوب غربی.

بایستی کمر همت را بست و بفکر یک افغانستان آزاد، مستقل و نیرومند و خودکفا بود.

نشت نمایندگان ملت و گروهها در بن بیانگر این واقعیت بود که دولت موقت شش ماهه آقای کوزی را در افغانستان شکل داد.

بنده نیز چند روز قبل پیش از انتقال قدرت سفری داشتم به هرات که در غرب مین عزیز ما موقعیت استراتژیکی خوبی دارد. هرات یکی از شهرهای بسیار بزرگ و زیبای مین عزیز ما، افغانستان است. که از لحاظ موقعیت خوب جغرافیایی که دارد همیشه در شمار شهرهای حساس و پردرآمد به حساب آمده، و دارای دو بندر تجارتی مهم با ترکمنستان و ایران است.

بنده نمیتوانم که بذکر تمام آثار و ابنیه های پر عظمت و تاریخی شهر بزرگ و یا معرفی چهره های درخشان فقهی، علمی، فرهنگی، فلسفی، منطقی و ادبی آن در این مقوله بپردازم. خلاصه اینکه هرات همیشه در

پس از تحولات افغانستان، یکتو امید و آرزو در وجود ملت خسته و صبور و مقاوم ما پیدا شد و مردم از هر گوشه و کنار چشم باز کردند. و دل برآورده ی روشن بستند و در تب و تلاش افتادند. که خود را با این تحولات هم آهنگ ساخته و خون خشکیده در رگ های اقتصادی و فرهنگی و سیاسی کشور خود را دوباره جریان ببندازند. و برای بازسازی مین و احیاء اقتصادات و سربلندی. از همه توانمندی خود استفاده کرده و دست از آشفته گی ها و ناپساوانی ها بردارند. و با فرصت طلایی پیش آمده حسو و ممنوا گردند. البته چنین اندیشه های از مردم و ملت رنجور و دریدر افغانستان انتظار برده می شد.

با یک چنین طرز تفکر، همزمان گروه های جهانی و رهبران و فرماندهان نیز خود را ناگزیر یافتند و تجاات افغانستان را از فضای درد آلود و محیط ناکار ساز و میراث جنگ های دو دهه، در این دانستند که دیگر جنگ تمام گردیده و روز و روزگار درست اندیشی فرا رسیده و

جا به پوسته های امنیتی و نمایندگی های ترانسپورتی برخوردیم که با یک طناب باریک و مسخره آمیز در وسط جاده بموترها و عوارض جسات توقف و ایست میداد و مقدار پول از رانندگان اخذ می شد. رانندگان از این وضع شکایت داشتند بهر صورت مولر سرایچه از روی پل متارها عبور کرد و من یاد پهلوان نامی هرات پهلوان محمد افتادم که روزگاری در ساختار چنین ابنه های عظیم سهم داشته و به معماران و بناهای آن حشت می پرانده است. بیاد امیر علیشیر نوایی و مدرسه اش افتادم و گنبد سبز گوهرشاه را دیدم که دود از دماغش بیرون زد.

سرانجام بدروازه ملک، از مولر پیاده شدم و به خاتمه یکی از اقوام لشکر انداختم. دیدم و

بازدیدها شروع شد و میهنی ها آغاز پالت. و محافل بحث و گفتگو داغ شد و باران و فریخته گان و رزجاوند به بحث و گفتگو پرداختند و پیرامون آینده مملکت نظرات مقلد و سودمندی ارائه کردند. شب جمعه از راه رسیده بود و دوشه نقر از نویسندگان خبره و اهل دانش آمده



بودند که به جهت زیارت خواجه عبدالله انصاری علیه الرحمه و انصاف دعا و عرض ارادت پگازرگاه شریف برویم. من اگر نام دوستان را در این مقوله نمی گیرم باید خوانندگان عزیز مجله مین بر من خورده بگیرند زیرا هنوز زمان آن فرا نرسیده - که بتوان آزادی بیان داشت. و نقد و انتقاد کرد. و باورها و نیاورها را با کیفیت و کمیت آنها برشمرد.

هنوز مردمی بر سرکار نیامده اند که انتقاد پذیر باشند. و بمفهوم نقد و انتقاد پی ببرند و ارزشها را درک کنند. و شعور سیاسی و علمی داشته باشند.

آنان هر حرف و کلمه ای را که مطابق رفتار و عادات آنان نباشد، اختلاف می پندارند و به شدت بسازوه بر می خیزند. و عرصه را تنگ می سازند. ازین لحاظ است که نام بردن از کسی در چنین شرایطی درست و منطقی نمی نماید.

نمای گلدسته های یازگانه خواجه عبدالله انصاری عینه الرحمه، از

تاریخ، شهری نام آور و نیک بحث و تمدن زا بوده است. وهیمنطور مهد و زادگاه شیران سلحشور و قهرمانان جنگجوی و جوانان دلیر و پاکیزه نهاد در سنگرهای خولین دفاع از مین بوده است. اکنون از زمان حال و آنچه را که در تحولات کنونی پس از شکست مفتضحانه طالبان و ایجاد دولت آقای کرزای روی داده به بررسی می نشینم و با اندک تاملی می بینم که پس از انتقال قدرت در کابل، شهر هرات در چه وضع و حالتی قرار دارد؟ مردم چه میاندیشند؟ اوضاع امنیتی از چه قرار است؟ و افق دیدگاه مردم چیست؟

شاید تصور آن ممکن نباشد. من لحظه ای که از مرز دوغارون وارد

خاک افغانستان شدم دلم یک لته ای از آتش بود. و چشمانم بهر طرف سوسو میزد.

مهاجرین هر کدام آرزو داشتند وقتی پای بداخل عاکی که مین آنهاست میگذارند. با روحیه ای از شادی هموطنان و دلشای ملامال از محبت و عشق استقبال بگردند.

چون قدم بداخل گمرک افغانستان گذاشتم. یکی از دوستان قدیم را ملاقات کردم که در همانجا در کارهای (ترابری) ترانسپورتی مشغول

بود. مرا بداخل دفتر خود رهنمایی کرد. و به همکارانش معرفی نمود. لحظه ای بعد لیوان جای سبز افغانی یا مقدار شیرینی و شکلات و

شیر یژه رو بروی من گذاشتند. و یکی از دوستان با خنده تمکینی گفت: خوش آمدید و صفا آورید. و دیگری با صدای بلند و پرشور خود پیروزی و تجات مین را تیریک گفت.

پرسیدم چه احساسی دارید؟ از این لحظات، از این آزادی؟ گفتند: احساس بسیار خوب. می پنداریم که در این لحظات پروینال در آورده ایم. و پرواز پسوی بالا و قله ها را آموخته ایم. یا از قفس رها شده ایم. پس از صرف جای دوستان مرا تا نزدیک یکی از موتراهای سرایچه همراهی کردند من سوار مولر شدم و آنان با یک خداحافظی مختصر و کوتاه بسته کردند. و گفتند در هرات می بینم.

راه هرات - اسلام قلعه بصورتی تخریب شده بود که دست اندازها و حفره های زیاد آن غیر قابل تصور بود. ساعات ۳ بعد از ظهر به هرات رسیدیم. از جاده مولوی پسوی درب ملک راه افتادیم. در طول راه جا.

تأسیس ارتش ملی - و بازسازی افغانستان چه گونه عمل خواهد کرد. و آقای کرزای خواهد توانست به این همه مشکلات پیش رویش قنایق گردد؟

ج- از هینگ و دید ما- آینده افغانستان کاملاً روشن است. و تحولات کنونی که دولت آقای کرزای را بوجود آورده ضمانت اجرایی مستحکم دارد- و ما متیقنیم که آقای کرزای می‌تواند با پشتکار و درایت فوق العاده بر این مشکلات فائق آید. و امنیت را بر سرزمین کشور استقرار دهد و در ساختار یک ارتش ملی اقدامات تخصصی و ویژه ای به عمل آورد و این بسته گی دارد به هم آهنگی و صمیمیت مردم و صادق بودن آنان در عمل و درک مسئولیت مسئولین امر و وظیفه شناسی آنان.
س- آیا قوماندانان و والیان ولایات تا چه حد و سرزری از دولت مرکزی حمایت می کنند؟

ج- آنان هر کدام بر مراتب همبستگی خود را بدولت مرکزی اعلام داشته اند. اما اینکه در شرایط کنونی راه های مواصلاتی قابل استفاده نیست. و تلفن و تلویزیون و رادیو و رسانه ها و مجلات و روزنامه بصورت دلخواه و قابل قبول وجود ندارد. ارتباطات به دشواری می انجامد.

س- از قول بعضی خبرنگاران خارجی گفته میشود که زد و خوردهایی در مناطقی از ولایات بوجود پیوسته اند. آیا صحت و تقسم این اقوال تا به چه حد است و دولت مرکزی اقدامش چه بوده است؟
ج- این زدوخوردها قابل نشویش نیست و نمی تواند ثبات دولت مرکزی را بر هم بزند. بیشتر این قضایا بر میگردد به مسائل شخصی و تصفیه حساب های خصوصی. که بزودی رفع می گردد.

س- اسماعیل خان که هم اکنون خود را امیر حوزه جنوب غرب می داند و ولایت تیمروز و لغمان و غور و بادغیس را تحت پوشش قرار داده، حلقهش بدولت مرکزی چگونه است؟

ج- اسماعیل خان تاکنون مخالفت علنی از خود بروز نداده و بلکه باربار اعلام کرده است که از دولت مؤقت آقای کرزای حمایت می کند.
س- چگونه است که اسماعیل خان را وابسته ای ایران می دانند و بعضی ها می گویند از ایران سلاح دریافت میدارد. و برای حفظ و تحکیم قدرت خود در منطقه کوشاست؟ اینها بزرگ شما حقیقت دارد یا خیر؟

ج- اسماعیل خان در طول مدت جهاد مانند بقیه مهاجرین در ایران رقت و آمد داشته و اما هیچگاهی نشده که وی با این دولت (پروتوکلی) انضمام کرده باشد مبنی بر وابسته گی و حمایت از خود. ایران همسایه ای بوده که مدت ۲۳ سال پذیرای حدود دو میلیون و پانصد هزار افغانی مهاجر بوده و اکنون هم طرفدار ثبات منطقه و دولت آقای کرزای است و در کنفرانس نوکیو جهت بازسازی افغانستان شرکت فعالی داشته و مبلغ پانصد و شصت میلیون دلار به افغانستان و عده کمک داده است.

دور پیدا بود و من عطش قراوان داشتم که پس از مدت ها گذشت زمان و سلطه ی کمونیسم و طالبانیزم در این شهرایک دوباره به شکل معیبره آسایی توفیق یافتم که در برابر چنین شخصیت علمی چون خواجه زاتو بر زمین نهم و عرض ادب کنم. همان عیدالله انصاری که می گفت: (مر! به چشم دل محمد قصاب بزرگ کرده اند اما خرفانی مرا بشناخت).

همان عیدالله انصاری که می گفت: صابونی از من دوچار شگفتی شده، اسحاق قزاق حافظ. در مجالس من حاضر می گشت و محضر مرا بر مجالس دیگران الفضل می شمرد. تا آنکه یک روز بمن گفت: (تا زمانی که تو زنده هستی برای هیچکس در عالم اسلام مقدور نخواهد بود که بتواند بر رسول الله (ص) دروغی به بتد). عیداللهادی یکی از المه همان مرا یکی از عیدالله- (عیدالله ابن عباس- عبدالله ابن عمر- عبدالله ابن زبیر) می شمرد.

دلهره و ذوق این بارگاه مذکوری مرا در عالم تصورات و رویاها برده بود که موثر استاد و دوستان پیاده شدند- و همه بنا هم قدم در صحن حیات اهل قیور گذاشتیم و دعا و ثنا خواندیم و بر روح آن بزرگوار نفوذ کردیم. از آنجا به جایگاه موی مبارک رسالت پناه رفتیم و در آنجا نیز مراتب دعا و ثنا و عرض ادب بجا آوردیم. یکی از دوستان ما را به نقطه ای که شهداء هفت چاه بودند و همنامی کرد. و گفت شهادت این بزرگواران در جنگ با گروه خوارج بوده که از ایالات سیستان و بلوچستان به هرات حمله آورده بودند. و این واقعه قبل از زنده گانی حضرت خواجه بوده- و خواجه صاحب انصاری بخاطر شهادت هفت چاه این منطقه را می پسندید و مورد نظر داشت و بدوستان و آشنايان توصیه می فرمود که (مرده گان) خود را در آن رهگذر بختک بپارند.
گویا دفن جناب خواجه نیز بخاطر همین علاقه وی بدان منطقه بوده است.

ساعت ۷ شام بود که از گازرگاه شریف به شهر برگشتیم. و در یک محفل دوستانه شرکت کردیم.

تن هفت و هشت نفر از دوستان دور هم جمع شده بودند. دو نفر از آنان داکتر- دو نفر از استادان دانشگاه- و سه نفر از استادان و سخنوران شهر هرات و میزبان ما یکی از شعراء خوب و فرهیخته هرات. محفل گرم و سرشار از محبت و صمیمیت بود. و صحبت ها بر سر مسائل آینده و ثبات و بی ثباتی دولت مؤقت شش ماهه آقای کرزای و بازسازی افغانستان دور می خورد. در این میان بنده که میخواستیم بگونه ای مسیر پرواز این کبوتران جوان را ببینم و نحوه ی تفکر آنها بر من روشن گردد، به طرح چند سوال ویژه پرداختم. یکی از استادان دانشگاه به آنها پاسخ داد:

س- شما به آینده افغانستان چگونه می نگرید. آیا تحولات کنونی و دولت آقای کرزای در زمینه های مختلف امنیت - خلق سلاح عمومی -

اسماعیل خان با توان مالی و عواید گمرکی ای که دارد قبل از هر اقدام دولت مرکزی و رسیدن کمک ها در تشکیل یک اردوی منظم به هرات خدمت کرده است. و اینکار را هرگز بمنظور استفاده های شخصی و تحکیم قدرت خود به عمل نیاورده. و استاد و شواهدی در دست نیست که از کسی و یا دولتی به خرید اسلحه کرده باشد.

ب- چرا اسماعیل خان اظهار داشته که مجاهد تنگ را با عیون خود بدست آورده و نباید پس از ۲۳ سال جهاد و فعالیت و رنج و سختی، تنگ را از شانه اش برداشت. این بمعنی آن نیست که طرفدار خلع سلاح نیست و مجاهد ارتش است و ارتش مجاهد.

یا به عبارت دیگر اسماعیل خان گفته است. که مجاهدین تجارب فوق العاده در مسایل حفظ امنیت دارند. باید از تجارب آنان استفاده کرد. و یا منظورشان این است باید بقوماندانان که همه از سران مجاهدین اند درجات ارتشی و پولیورم نظامی اعطاء گردد. تا در جمله ضابطان اردو قرار گیرند.

اگر دولت مرکزی نخواهد که به این چیزها جواب مثبت بدهد چه



خواهد شد؟ اسماعیل خان حرفهای خود را پس خواهد گرفت یا بر روی آن یاقشاری خواهد کرد؟

ج- هدف اسماعیل خان این نیست که همیشه مجاهدین سلاح بر دوش داشته باشند. یا طرفدار خلع سلاح نباشد. یا اینکه مجاهد را ارتش بخواند یا ارتش را مجاهد.

بلکه خواهان آن است که تا تشکیل یک ارتش نبرومند و با یک پولیس تمام حیار در کشور. مجاهدین در پست های خود باقی بمانند و امنیت را در دست داشته باشند. زیرا آنان در طول جنگ های متعدد با شوروی و طالبان، تجاربی اندوخته اند. و نباید به این زودی مقاومت و جهاد و فرهنگ جهاد را با آن همه جان فشانی ها از یاد برد.

ما کشور فقیری هستیم و امکانات ما کم است. ما نتوانسیم مانند

بقیه کشورها به خانواده های شهدا- معلولین- مقفودین- رسیده گی همه چانه داشته باشیم. آنها رتجه ها و دردها و مصیبت های فراوانی دیده اند. همینطور اسرای ما که در نزد همه آنها شرمند ایم. آنان همه بخاطر آزادی و استقلال و عقیده و هدف اسلامی بدین وضعیت دچار شده اند. درجه ارتشی و اعطاء آن یک تقدیر و با افتخاریست که اگر اعطا گردد، ضرر و زیانی ندارد- و باعث خوشنودی و امتنان حده ای می گردد.

و همینکه پای تخصص، و مواد، و مدارک، و غیره در بازسازی کشور پیمان آید، خودبخود در (چهارچوب قرار داده ها و قوانین) شایستگی ها جای ناشایستگی را پر می کند. و دیگران به تحلیل میروند. دولت مرکزی هم بدون مشورت و بدون در نظر داشت و مولفیت زمان و مکان بی خریطه قیر نمی کند. و آقای کرزای خردمندی و دوراندیشی و فهم سیاسی خود را دارد. حال چگونه اسماعیل خان و امثال او را بخود جذب می کند یا نمی کند بخود او مربوط است.

ب- گفته میشود اسماعیل خان از ورود نیروهای چند ملیتی و با آمریکا و متحدین او چندان راضی نیست و از تهاجم فرهنگی غرب بدین کشور متاثر است او می ترسد تهاجم فرهنگی غرب معنویات مردم ما را تباہ خواهد ساخت. نظر شما در این قسمت چیست؟

ج- شاید اسماعیل خان راضی نباشد. چون خیلی ها استند که چنین می اندیشند. ولی امروز منابع تصمیم گیری، دولت مرکزی و هیات وزراته آقای کرزای در سفر خود به آمریکا خواهان نیروهای بیشتر شد. و او اگر اطمینان صد در صد به والیان و فرماندهان خود میداشت. چنین ریسکی نمی کرد. و اما معنویات مردم بسته گی به ایمان آنان دارد. اگر ما معنویات خود را حفظ کنیم هیچ فرهنگی، نخواهد توانست به تباہی ما قد برافرازد.

در اینجا روی سخنم به یکی از استادان دانشگاه هرات که در آن جمع حضور داشت برگشت. و پرسیدم: شما آینده افغانستان را از نظر تنوریکی چگونه ارزیابی می کنید، و خواهان چه نوع حکومتی در آینده افغانستان می باشید؟

ج- آینده ی افغانستان بالقطع یک آینده ی پر درخشش و ساختار گرایی است و مستلزم تلاش و توانمندی های قشر روشنگر جامعه در زمینه های سبک، ظرافت، مهارت، و کاردانی و شایسته سالاری است که من بدان اهمیت فوق العاده می دهم و مشخصین و کارشناسان ما به یقین در سیر تکامل این ساختار گرایی بصورت علمی حضور خواهند داشت.

اما نوع حکومت را بهتر است که در آینده نمایندگان ملت تعیین بدارند. ذوق و علاقه و نظر پردازی افراد چندان قابل بحث نیست. که دیموکراسی باشد یا غیر دیموکراسی.

آن روز دیدار کوتاهی داشتیم با اسماعیل خان که والی و امیر عمومی حوزه جنوب غرب است.

از ایشان پرسیده شد: جناب اسماعیل خان، شما از اوضاع فعلی و امنیت شهر سخن بگویید. فرمود: به حمدالله اوضاع آرام و مردم در اطمینان کاملی بسر می برند. هیچگونه تشویش و نگرانی در کسی دیده نمی شود. و امنیت را نیروهای پولیس در قوماندهای امنیه و قومانداتی نظم جهادی - در سراسر هرات برعهده دارند.

پرسیده شد: جناب اسماعیل خان روابط شما با دولت مؤقت آقای کرزای چگونه است؟

جواب داد: حسنه است. بسیار هم خوب.

پرسیده شد: در قسمت افواها و حرف های بعضی رسانه های خارجی و رادیویی چه می اندیشید که در مورد شما به نحو دیگر تبلیغات می کنند؟

جواب داد: تبلیغات همیشه علیه ما بوده و ما بر آنچه که دیگران در مورد ما می اندیشند یا حرف میزنند کاری نداریم.

عمل ما در زمینه پاسخ گوی است.

پرسیده شد: جناب اسماعیل خان ممکن نیست شما قسمتی از کارها را به مسئولین امور بسپارید تا فشار کار از سر شما کمتر بشود. و روح و فکر شما را خسته نکند.

جواب داد: مسئولین امور در ادارات خود، کارهای مربوط به خودشان را انجام می دهند و من کارهای خودم را. من هرگز بکارهای ادارات، کاری ندارم. این تراکم را که می بینید. همه را باید خودم بدان رسیدگی کنم.

پرسیده شد: جناب اسماعیل خان، با این وضع فکر نمی کنید شاید مریض بشوید و خسته گی شما را از کار بپندازد.

جواب داد: چاره نیست. من عادت کرده ام به اینکه این خسته گی و فشار کار را به پذیرم. تا مردم در امن و امان باشند و آرامش واقعی پیدا بکنند.

گفتم جناب اسماعیل خان، ما نگران وضع جسمی و روحی شما هستیم.

گفت: نیاشاید. خداوند بزرگ است و تاثر بر اعمال و گفتارمان در حالیکه لیختی بر لب داشت از جایش بلند شد و تا بیرون در ما را همراهی کرد و دست ما را فشرد و گفت: خدا حافظ.

س- بعضی هایی است که تحولات افغانستان در زمینه ی بازسازی و ساختار گزایی تهاجم فرهنگی غرب را نیز با خود به همراه دارد. اگر چنین است این تهاجم فرهنگی چقدر میتواند جامعه دینی و ذهنیت های اسلامی ما را تحت تحت اشباع قرار دهد. و برای معنویات مردم ما خطر ساز باشد؟

ج- این یک حقیقت خیر قابل انکار است. و چیزیست که خواه نا خواه بعضی از فرآورده های فرهنگی غرب همراه با ساختارگرایی و بازسازی به کشور ما قدم می گذارد. و ما نمیتوانیم از آن پرهیز کنیم. ولی میتوانیم خودمان را از اولادمان را به عدم توجه بذاتها عادت دهم و ضرر و زیان آن را به مردم خود روشن بسازیم. و بهترین راه چاره این است که بپارزوه فرهنگی به پردازیم و اصالت فرهنگی خود را حفظ کنیم.

س- شما در قسمت مدرنیته کردن کشور و ترقی و تعالی بخشیدن آن را بآن درجه از اقتصاد و تولید که دیگر جای برای رانت خواران و دلالان و مصیبت کاران وجود نداشته باشد چه عقیده دارید. مدرنیته و پسا مدرنیته را چگونه می بینید؟

ج- برای پاسخ دادن بدین سوال باید یک کمی فنی تر سخن گفت: علم مدرن، علمی است که می گوشت قواعد خود را با استاد به یک فرا روایت- یعنی روایتی که بیرون از حوزه ی صلاحیت خودش قرار گرفته [و خود را به موضوع بررسی و دوازی خویش تبدیل کرده است] مشروعیت یخشد.

دو فرا روایت پرنفوذ عبارت اند از یکی این تصور که دانش به خاطر خودش تولید می شود. (که نمونه آن را ایده آلیسم آلمان نماینده گی می کرد) و دیگری این تصور که دانش برای مشوره مردمی تولید می شود. که در جست و جوی رعایی است. اما، پسامدرنیته، دورانی خواهد بود که در آن قدرت و دانش چنان بهم گره می خورند که پیش از آن هرگز دیده نشده است. و این راهیست دراز که شاید سالیها طول بکشد. چه ما هنوز در مرحله ی آغاز بازسازی هستیم. و حتی امروز فکر مدرنیته و پسامدرنیته را هم در خواب و خیال نخواهیم دید- دولت های آینده و دولت آقای کرزای یا پشتوانه های اقتصادی و سیاسی ای که از شعش کشور جهان دریافت می کنند، افغانستان را بیگ افغانستان نوین و مدرن بدل سازند. و دست دلالان و رانت خواران را از رگ های اقتصادی و جسمانی مین عزیز ما کوتاه بسازند.

صحبت ها و گفتار های ما و دوستان در اینجا پایان رسید، فردای

نسبت دین

۵



دکتر لاریجانی



دکتر مهجاری



تلاش کردند برای تحقق یک جامعه دینی و جامعه آرمانی و بالطبع در این دین نسبت مسلمانان به دیگران تعریف و تبیین شد که با دیگران چگونه رفتار کنند و جامعه خودشان را چگونه بسازند، بحث ما به نقطه ای میرسد که نسبت بین دین و تمدن مشخص خواهد شد.

پس از تعریف کلی از تمدن، تحقیق دستاوردهای عقل نظری و عقل عملی انسان است، انسان تلاش می کند که در حوزه زندگی خود در قلمرو اندیشه خودش دستاوردهایی داشته باشد این دستاوردها در حوزه های مختلف محقق می شود، چه دستاوردهایی که شکل مادی دارند (قرضاً انسان یک ساختمان را می سازد) و چه شکلی که برای این ساختمان طراحی می کنند (انسان از لباس استفاده می کند مثلاً مهم نوع لباسی است که انتخاب می کند) که بالطبع تمدن شکل می گیرد وی در ادامه افزود:

تمدن به عنوان هسته تاریخ

(«توین بی» در کتاب بسیار معروف خود «بررسی تاریخ» در فصل نخست زمانیکه می خواهد واحد بررسی را توضیح دهد، که وقتی می خواهیم تاریخ را بررسی کنیم، کدام واحد را به عنوان واحد و هسته بررسی خودمان ارزیابی کنیم، تمدن را مطرح می کند که البته تمدنهای متعدد و متنوعی را هم شناسایی

مورد دین یک نکته دیگر که می توان گفت، استفاده از قرآن مجید است که گرایش دینی، یک گرایش تعمیلی بر انسان نیست در واقع درون انسان یک جوش و کفشی نسبت به امر مقدس وجود دارد که در آیه ۳۰ سوره روم خداوند متعال تعبیر قطری بودن دین و این که هیچگونه دگرگونی برای چنین مبتدا و دین قیمی وجود ندارد، ذکر شده است.

دکتر مهجاری در ادامه گفت: من بخاطر

می آورم که یکی از معروفترین فیلسوفان الهی و اسلام شناسان، به نام توشیهی کوزو تسو، تعبیری را در مورد گرایشهای انسان مطرح می کند که در واقع گرایش به پرستش و حس نیایش در همه انسانها وجود دارد فقط ممکن است مصادیق و نمودش در تاریخ و در بین اقوام مختلف با ادیان متفاوت، فرق داشته باشد ولی چنین گرایشی وجود دارد و انسان در واقع به یک امر قدسی متکی است و به آن توجه می کند حال اگر این گرایش دینی و این گرایش قطری انسان به دین یا یک متن مقدس، هم همراه شود و این متن مقدس برای زندگی دنیایی انسان دستورانی را عین کرد قرضاً نظام حکومتی طراحی کرد، نظام اجتماعی انسان را معین کرد و مؤمنان و باور دارندگان آن آیین

دکتر مهجاری: تعریف دین و تعریف تمدن کار آسانی نیست، درواقع ما رویرو هستیم با معرکه آراء هم در باره تمدن و هم درباره دین، منتها ناگزیر هستیم تعاریفی را که به ما کمک کند تا نسبت این دو یعنی نسبت دین و تمدن را شناسایی کنیم، انتخاب نماییم. طبیعی است که برای دین می توان یک تعریف کلی در نظر گرفت که همه ادیان را در بر می گیرد کما اینکه در زبان قرآن مجید هم ما گاه می بینیم که دین به عنوان یک تعریف کلی مطرح شده که می تواند هم دین الهی مثل اسلام را در برگیرد و هم باورهای کسانی را که باورهای شرک آمیز دارند (که در سوره کافرون به عنوان دین تلقی شده اند) اما اجمالاً وقتی ما در این بحث دین را بررسی می کنیم منظور ما مجموعه ای از باورهاست، ایمان مذهبی است، احکام است، اعتقادات است و یک نظام ارزشی و یک منظومه فکری که متکی بر ایمان مذهبی شکل می گیرد و طبیعی است که این نظام ارزشی و مجموعه باورها وقتی در مورد دینی مثل اسلام صحبت می کنیم یک متن مقدس، «تکست» هم در اختیار ماست که قرآن مجید است، در مورد مسیحیت عهد جدید است و در مورد آیین یهود عهد قدیم است و تکست هایی که در اختیار ماست به عنوان تکست دینی که بالطبع باید ببینیم که عین متن مقدسی که در اختیار دارد چه می گوید، خودش را چگونه تعریف می کند. در

کرده است) بالطبع این تمدن یک روح و یک باطن دارد، باطن تمدن، فرهنگ است به یک معنای کلی و من معتقد هستم باطن فرهنگ هم معنویت و گرایش دینی است که البته این تعریف مطلق نیست، ولی صرفاً برای نزدیک شدن به نسبی است که بین فرهنگ و تمدن و دین می توان مطرح کرد.

تمدن و عقلانیت

در ادامه دکتر محمد جواد لاریجانی، گفت: به عنوان شروع می توان هم در مورد دین و هم تمدن صحبت کرد و از این جهت بهتر است از تمدن شروع کرده و بعد از زاویه تمدن به دین نگاه کرد و سپس در تعریف تمدن گفت: تمدن به عنوان یک موضوع بررسی تحقیق شاید از اواخر قرن نوزدهم در غرب رونق گرفت، البته قبل از آن کسانی مثل ابن خلدون و تومسید نیز آثاری داشتند اما به شکل سیستماتیک این موضوع از اواخر قرن نوزدهم و قرن بیستم، مورد مطالعه قرار گرفت. توین بی در نیمه اول قرن بیستم اثر قیمی را از خود به جای گذاشت. ماکس ویر، هم مفاهیم مورد نیاز را تهیه کرد. توین بی تحلیلی دارد که خیلی مناسب است که بحث را از همین جا شروع کنیم. برای توین بی تمدن ها مثل ذوالعقول هستند یعنی نطفه اش معتقد می شود، تولد دارند، رشد دارند، شگوفایی دارند و افول دارند، غیل هم می شوند، اصلاً تعبیر تمدنهای غیلی، از سوی توین بی است، برای اینکه یک تمدنی تجدید شود و ما این تمدن را اشاعه دهیم که این تمدن است و آن نیست، و بین آنها تفاوت گذاریم، اولین رکن آن، این است که دارای یک عقلانیت پایه باشد، عقلانیت یعنی یک مبنای عقل عملی داشته باشد، یعنی ما چه طور زندگی فردی و زندگی جمعیمان را بر آن مبنای شکل دهیم، دوم: مردمی که به آن عقلانیت بگروند و آن را پایه زندگی مدنی شان قرار بدهند، به این معنا که اگر یک عقلانیتی در کتاب توسط فیلسوفی، پیامبری بیان شود، معنایش این نیست که تمدنش شکل گرفته است، حتی اگر ملتی به یک عقلانیتی بگروند

و زندگی جمعیشان را بر آن مبنای قرار ندهند، باز هم تمدن شکل نمی گیرد. باید زندگی مدنی بر مبنای عقلانیت سوار شود. سوم: تداوم کافی است، یعنی به اندازه کافی پایداری به عقلانیت ادامه پیدا کند تا نهادهای مدنی شکل بگیرند، شکوفا شوند و خود عقلانیت در اثر تعاملات ادامه پیدا کند تا نهادهای مدنی شکل بگیرند، شکوفا شوند و خود عقلانیت در اثر تعاملات فربه شود. چهارم: مشتری های این کار، یعنی حدود این کار وسعت کافی پیدا کند. اگر یک قبیله ای یا مردم یک شهر به عقلانیتی بگروند تمدن، تمدن نمی شود، بلکه باید یک حد ملی داشته باشد و فراملی شود و اگر همین قبیله شناسی تمدن را پایه قرار دهیم می توانیم به دین نگاه کنیم، دینی می تواند پایه های تمدن- باشد که بتواند فضای عقلانیتی درست کند ولی اگر دین، فقط در حد تجربه شخصی باشد یعنی در حد سه مولفه معروف دین شناسی که یک امر مقدس که با اصطلاح مسکرة معروف است و یا چیزهایی که در دین شناسی غربی معروف است، اینها نمی تواند پایه تمدن باشد، اینها پایه یک پدیده اجتماعی روانی است، پس دین از جهت اینکه مبنای یک عقلانیت است، یعنی از جهت اینکه مردم می توانند زندگی فردی و جمعیشان را بر اساس آن دین شکل بدهند، می تواند پایه تمدن باشد.

عقلانیت در نظر ویر درست شبیه عقل عملی است یعنی مبنایی که افراد در انتخابهای خودشان در زندگی خودشان (چه فرد و چه تجمع عامه) به آن اتکا می کنند یعنی جهت مثبت و منفی ندارد.

دکتر لاریجانی در ادامه بیان نظریات ماکس ویر می گوید: ماکس ویر در آثارش حدود ۶ نوع از مفهوم عقلانیت را مطرح می کند عقلانیتی مد نظر من است که معادل مبنای پرکیس است، خشی است.

بنابراین دین از این جهت یا تمدن در یک تعامل خیلی مهم است.

شاید همه ادیان بتوانند تمدن ساز باشند، چون نمی توانند فضای زندگی جمعی و فردی

را بیوشانند، اما اسلام می تواند دین تمدن ساز باشد، بعضی عقلانیت ها، دین هم به معنای رسمی نیستند مثل لیبرالیسم، که آن هم پایه تمدن عظیم غرب است در حالیکه کاملاً نسبت به دین نظر مثبت ندارد و غیردینی است.

اقول تمدن ها

وی سپس در پاسخ سؤال دکتر توسلی در زمینه اقول تمدنها گفت:

اقول تمدنها همانند ظهور تمدنها شرایط دارد. یعنی اگر بخواهیم به نسبت دین و تمدن توجه کنیم، نسبت آنها این است که هر وقت دین برای مردم پایه زندگی جمعی و فردی قرار گرفت و به اندازه کافی عقلانیت ناشی از دین، فربه شد و از سطح یک ملت هم فراتر رفت، می تواند تمدنی را متولد کند، که البته تمدن مرگ و میر دارد.

دکتر لاریجانی در مورد مسیوقیت تمدن گفت: دین می تواند پایه تولد تمدن باشد. دین مسیوقی به تمدن است و قس می کند که تمدنهایی، عقلانیت کاملاً جدیدی پیدا می کنند.

اگر چه حقیقت دین حقیقت متعالی است ولی ظهور دین حتماً مسیوق شرایط خاص تاریخی می تواند باشد، بنابراین، این گونه نیست که بتوان از مسیر و سلسله عوامل تاریخی فرار کرد، هر چند که تاریخ بستر تولد است، و ما از آن استقبال می کنیم.

زبان یک شاخص فرهنگی است

دکتر مهاجرانی در ادامه گفتگو با بیان اینکه زبان یکی از مهمترین شاخص های فرهنگی است گفت: زبان عربی ظرفیتی دارد که قرآن مجید در مقطع زمانی خود، با همین زبان مطرح می شود و ما نمی توانیم بگوییم که قرآن که به زبان عربی نازل شده است، زبانش هیچ ربطی به مردم عرب زبان شبه جزیره نداشته است. حتی نمی توانیم اینگونه بگوییم که مردم این شبه جزیره تحت تأثیر زبانهای دیگر نبوده اند.

با توجه به اینکه حضور واژه های دیگری مثل واژه های سریانی، فارسی، قبطی، در قرآن مجید بخوبی قابل شناسایی است که البته در این مورد پژوهش هم صورت گرفته

است ولی گاه - دیده می شود که دینی که مورد بررسی ما - می باشد هیچ نسبت جامع و کامل با عرف تمدن که در آن مطرح شده ندارد، مثلاً فرض کنیم، که قرآن مجید و به لحاظ مفاهیم بررسی کنیم و بینیم که این مجموعه مفاهیم چه نسبتی پیدا می کند با ظرف زمانی ای که مطرح شده است. کنار کلاسیک بسیار درخشان در زمینه شناخت جامعه عرب قبل از اسلام مطرح شده است که کتابی است از دکتر جواد علی بنام تاریخ عرب قبل از اسلام کتابی ۱۵-۱۶ جلدی است و به خوبی شرایط زندگی اعراب قبل از اسلام را بررسی کرده است.

هیچ ذهن منطقی نمی پذیرد که اسلام محصول آن زندگی اعراب باشد.

از این جهت است که وقتی در مورد دینی مثل اسلام صحبت می کنیم طبیعی است که ظرف زمانی آن را باید بخوبی متجسس کنیم. دیگری که می توان اشاره کرد این است که وقتی از مبنای عقلانیت دینی به زندگی نگاه می کنیم، می توانیم تمدن ساز باشیم و یک بخش دیگر را هم می توان بررسی کرد که مسابقه هم داشته است مثلاً این سؤال را می توانیم مطرح کنیم که مقصود از تمدن چیست و چرا انسان تمدن ساز است؟ نظام حکومتی، نظام اجتماعی و نظام اقتصادی را چرا تأسیس می کند؟ بعد از این اگر تمیز ارسطو را بپذیریم که انسان در جستجوی خیرترین است یا تمیز فادایی را بپذیریم که انسان میل رسیدن به جامعه سعادت مند را دارد و یا حتی تمیز بعضی از فیلسوفان متأخر که انسان در جستجوی یک زندگی آرام و متعادل و شادمانه است که در این زمان است که چاره ای نیست که ما بتوانیم نسبت دین و تمدن را معنی کنیم، در واقع کسانی که انسان در جستجوی آن است بدون دین میر نیست و در اینجا دین به معنای معنویت و بستر و معنوی است که ذهن انسان را آرام می کند و به آن جهت می دهد که از دو سو مورد توجه است یکی عقل انسان است که او را در یک نظام دینی به طرف تمدن سوق می دهد و از طرف دیگر انطوائی که

انسان از تمدن دارد بری اینکه برای او، یک زندگی خوب و یک زندگی متعادل را سامان بدهد.

آیا دین همیشه تمدن ساز است نکته دیگر قابل اشاره این است که گناه ممکن است دین تمدن ساز نباشد بلکه معکوس آن، ممکن است تمدن ساز باشد، ویران کننده تمدن باشد.

دکتر مهاجرانی در این زمینه به کتاب گیون یا نم انحطاط و سقوط امپراتوری روم اشاره کرده و در این زمینه گفت آخرین فصل کتاب گیون، با این عبارت تمام می شود که انحطاط و سقوط امپراتوری روم محصول مذهب و بربریزم بود که این موضوع مورد نقد توین بی در کتاب «تمدن در پوئه» و «سایر» قرار گرفته است، توین بی نقل می کند که گیون اعتقاد داشته است که مذهب یعنی مسیحیت باعث زوال این تمدن ها شده است.

علت جدایی میان مباحث دینی و مباحث تمدنی

دکتر توسلی در ادامه صحبت این سؤال را مطرح نمود که چه تحولی باعث شده است مباحث دینی از مباحث تمدنی جدا شوند؟

در پاسخ این سؤال، دکتر لاریجانی گفت: وقتی به تمدن به عنوان یک واحد نگاه می کنیم می بینیم در طول حیات بشر، با اضمحلالی مواجه می شدیم از ۳۰ تمدن اولیه تمدن است. تمدن نمی تواند از درستی و ماهیت عقلانیت پایه این قاعده بگیرد، به پاس ۴۰۰۰ دین غلط و باطلی مثل مارکیسم می تواند پایه فرد بگیرد. انسانهایی در طلب -۱۰۰-۱۰۰۰ هر تلفی از سعادت به یک عقلانیتی می گزیند و آن را پایه زندگی فردی و اجتماعی قرار می دهند حال اینکه آنها گاهی نشانه عدالت و آزادی هستند و یا نشانه سرچرخی دیگری هستند به هر صورت در اینجا سعادت کلمه ای کلیدی است. بالاخره آنها به یک دین غلط رسیدند و یک ساختار عظیم بشری به اسم تمدن ایجاد کردند و بعد هم سقوط کردند، بنابراین در درجه اول دین که پایه است،

عقلانیتی که از آن دین پیدا می شود می تواند خیلی غلط باشد و این باعث سقوط تمدن شود. اما در مقابل آن، دینی که حق است و سالم و درست، آن تمدن هم اهل دارد و هم تولد، تمدن بر این اساس اتفاق نمی افتد، چه با دین حقی که سالها طول می کشد که تمدنی ایجاد کند و یا اصلاً نمیکند و حتی تمدن مبتنی بر آن هم می تواند اضمحلال داشته باشد.

اولین سلامت الدول تمدن این -۱۰۰- که پیروان آن دین در پیروی خود سست شوند حال به مریدان، چه داخلی و چه خارجی، لذا در متن رسمی، دین و عقلانیت خاصی پایه است ولی در حقیقت آرام آرام نابود می کند.

دکتر لاریجانی در مورد معنای عقلانیت گفت: عقلانیت یعنی -۱۰۰- ای اصلاً، قریب و جمعی ما بر اساس فکر اسلامی به آن پیدایی کنیم که اگر این -۱۰۰- پایه تمدن باشد، آن تمدن اسلامی است، تمدن اسلامی نیز یعنی تمدنی که بر این عقلانیت اسلام است و آن راهی که اسلام برای سعادت فرد در زندگی فردی و اجتماعی قرار داده است و انتظار ما از عقلانیت این است که فرد و جمع را در حقیقت رابعا باشد. که اگر در این مورد مرجع ما اسلامی باشد، آن عقلانیت اسلامی است بنابراین عقلانیت اسلامی معنی پایگاهی که برای اعمال فردی و جمعی مثل بر تعالیم آن دین پیدا می شود که در تمدن، خیلی تأثیرگذار است و بالاخره اینکه تمدنها تولید و رشد و نمو دارند، افول و اضمحلال هم دارند. که اینها پدیده های بسیار مهمی در تاریخ تمدن است.

دکتر لاریجانی در ادامه گفت: آن چیزی که پایه عمل است، تلقی هایی است که از عقلانیت می شود. عقلانیت نهایی است که کاشته می شود و باید بتدریج رشد کند در حقیقت مبانی و مبادی می تواند پایه و نهال ثابت باشد و شاخ و برگ آن هم می تواند خیلی متنوع باشد، حتی می تواند تحولات بدعت گونه هم داشته باشد.

با افول یک تمدن افول اندیشه دینی

است؟

دکتر لاریجانی در پاسخ سؤال مجری برنامه که آیا افول یک تمدن، افول یک اندیشه دینی است؟ آیا اشکال در درون اندیشه دینی است که باعث افول می شود و چون توانایی پاسخگویی به نیازهای بشر در شرایط جدید را نداشته رو به افول گذاشته است یا خیر؟ گفت: گاهی دین یا عقلانیت ناقص است، که باعث افول می شود، زمانی نیز دین کامل است اما انحراف در تلقی ها پیدا می شود که این هم باعث افول می شود زمانی هم تمام این موارد صحیح و درست است اما مردم به دلایل خاص اجتماعی از آن تفکر خاص اعراض می کنند که در این جا این مسئله باعث افول تمدن می شود.

دکتر مهاجرانی در ادامه این نشست گفت: من می توانم به عنوان شاهد مثال این را بگویم که دین چگونه می تواند در دو زاویه کاملاً متفاوت قرار بگیرد و نقشی متفاوت هم داشته باشد و سپس به رمان پسران کازمانزوف اشاره می کند و می گوید: در فصل مفتش بزرگ داستان داستایوفسکی، ما تقابلی را می بینیم، تقابل اسقف و مسیح، که در مراسمی مسیح در بین مردم حضور پیدا می کند و حضور او در بین مردم موجب می شود که اسقف دستور دهد تا مسیح را بازداشت کنند و او را در پنبوله ای قرار می دهند و اسقف شروع می کند با او به بحث کردن، و بحث بین مسیح و اسقف، درخشانترین فصلی است که در ادبیات جهان می توان دید. مراد اسقف از دین مورد نظرش افعال قدرت است و مسیح افعال محبت را دین می نامد. اسقف در جستجوی برتری مردم است و مسیح در صدد آزادی مردم. اسقف در جستجوی نام است و مسیح در جستجوی عشق.

در این داستان، آزمایش معروف شیطان هم در عهد جدید مطرح می شود که در آنجا اسقف به یاد می آورد که مسیحیت یک دین است، منتهی از یک زاویه د ر کلیسای قرون وسطی متفکران را می سوزانند و سرکوب می کنند و جلوی آزادی اندیشه را می گیرند که

همان داستان کلیا است، با همه ویژگی هایی که داشته است و از یک طرف مسیح است که دینش، دین عشق، دین آزادی و دین محبت است. دکتر مهاجرانی در ادامه گفت ذکر آنچه که در ادیان توحیدی و مشخصاً در مورد اسلام بسیار مهم است، این است که ما شاهد یک نوع حکمت دینی هستیم، و حکمت دینی از عقلانیت دینی قرائر و برتر است. به این دلیل که حکمت بین قلب و مغز انسان پل می زند، بین دل و اندیشه انسان پل می زند. سختی که انسان می شود هم عقل او را راضی می کند و هم دل او را، یعنی اینگونه نیست که صرفاً چیزی را به لحاظ بیهوشی و استدلالی بپذیرد.

در ادامه دکتر لاریجانی گفت: تاریخ افول تمدنی که بر اساس دین مسیحیت بود، از جهات مختلفی قابل بررسی است، یک جهت که در این مورد کمتر به آن توجه شده است، تارسایی های خود مسیحیت است، دین مسیحیت، دین کاملی نبود که عرضه شد و به خصوص در زمینه زندگی مدنی نقص بسیاری دارد، وی گفت: ما نمی توانیم، زندگی مدنی را بدون ساختاری برای مشروعیت قدرت و سیطره و تقییم سامان دهیم، با عشق و محبت که ویژگیهای مهم انسانی هستند ساختار مدنی شکل نمی گیرد و کلیسا برای پر کردن این خلأ، خودش سیطره بسیار قوی، اریستوکراتیک را ایجاد کرد و این را تماماً به تعالیم حضرت مسیح تحمیل کرد.

آیا دین اسلام توانایی لازم برای ایجاد تمدن را داشته است؟

دکتر توسلی در زمینه تمدن اسلامی و دین اسلام، این سؤال را مطرح کرد که آیا دین اسلام، توانایی های لازم برای ایجاد یک تمدن را داشته و آیا در زمانه جدید که با چالش های تمدنی بسیاری روبرو هستیم، این دین تمامی مشخصات گذشته را برای نگهداشتن تمدن اسلامی و یا احیای بخشی از تمدن اسلامی، دارد یا خیر؟ و بنا اینکه در بعضی قسمتها، مشکلاتی را داشته و یا دارد؟

دکتر لاریجانی در پاسخ به این سؤال

با عنوان اینکه این سؤال دو بخش را شامل می شود، گفت: در بخش تاریخی، تمدن اسلامی با میراث تاریخی مسلمانان تفاوت زیادی دارد. اسلام در برهه ای از زمان توانست پایه و هسته اولیه تمدنی را بگذارد، که این پایه در زمان پیامبر اکرم گذاشته شد و به سرعت رشد کرد. اسلام عقلانیت جامعی دارد یعنی زندگی فردی و جمعی را می پوشاند، برای زندگی مدنی (civil) ساختار قدرت و ساختار مشروعیت دارد، که اینها ویژگیهایی هستند که به اسلام قدرت ساختن تمدن را می دهد. البته تمدن اسلامی افول کرد و حتی بعضی فکر می کردند که این تمدن می میرد، ولی بسیاری هم منتظر زنده شدن این تمدن بودند. نوین بی در یکی از آثارش بعد از جنگ جهانی دوم می نویسد: من مطمئن هستم، تمدن اسلامی در آخر قرن بیستم، زندگی مجددی خواهد داشت. پس مشخص می شود که تمدن اسلامی دوران افول داشته است و هنوز هم دوران شکوفایی آن نیست.

وی در بخش نظری سؤال که آیا اسلام می تواند پایه یک تمدن باشد؟ گفت: حتماً می تواند باشد، با این دلیل که اسلام عقلانیتی را می تواند ارائه دهد که زندگی فرد و جمع را می توانیم بر آن استوار کنیم. ما می توانیم به زندگی مدنی خودمان شکل بدهیم که این خیلی مهم است چرا که بدون داشتن یک نظام برای زندگی مدنی، تمدن ساخته نمی شود. شاخصه زندگی مدنی نیز، مسئله قدرت است. وی درباره قسمت آخر سؤال، که آیا تمدن اسلامی در چالش یا مسائل امروز می تواند باقی بماند یا خیر؟ گفت: پاسخ نظری سؤال این است که: تمدن اسلامی چیزی کم ندارد و پاسخ عملی هم این است که بستگی به عرضه ما مسلمانان دارد. چون تحقق تمدن، تحقق نظری نیست بلکه محقق عینی خارجی است.

اصول ثابت در جامعه مدنی متغیر
سؤال دیگری که در این گفتگو مطرح شد این بود که: در جامعه مدنی که دائماً در حال تغییر است، آیا اصول ثابت لاینبیری که در جامعه سنتی وجود دارد و کمتر تغییر می

کند و در گذشته هم وجود داشته است، می تواند ما را با چالش های جدیدی که دائماً احتیاج به تفسیر نو، قرائت نو، بحث نو دارد راهبری کند؟

دکتر لاریجانی با تذکری در مورد به کار بردن واژه جامعه ستی گفت: اصطلاحات را باید با احتیاط به کار برد، جامعه ستی چه ریشی به اسلام دارد؟ مفهوم ستی در اصطلاح جامعه شناس، یعنی غلبه عقلانیت، یعنی شما به یک چیزی علاقه دارید فقط بخاطر اینکه پدرانتان به آن چیز علاقه دارند و اسلام جنس چیزی نیست؟ وی گفت اسلام دین بصیرت و عقلانی است و به همین دلیل ما با مسائل زمانه می توانیم کشتی بگیریم. ارزش اسلام در این است که پایه مسئولی برای زنده گی است. تقابل اسلام و مدرنیته تقابل سنت و مدرنیته نیست، مدرنیته به معنای خداورل یعنی سکولاریزم باید پایه اش باشد.

توین بی و حیات مجدد اسلام

دکتر مهاجرانی با بیان این مطلب که در قرآن مجید و سیره پیامبر اسلام و ائمه معصومین و دستاوردهایی که مسلمانان در ساخت تمدن اسلامی داشتند، چه مبادی را می توان جستجو کرد که نشانه تمدن سازی است؟ گفت: اولاً اسلام می تواند تمدن ساز باشد به همین دلیل که تمدن ساخت، در قرن سوم، چهارم و تا حدی پنجم هجری، تمدن اسلامی یکی از درخشانترین تمدنهاست. وی به مقاله توین بی با عنوان اسلام، آینده و غرب اشاره می کند که در سال ۷۷ میلادی نوشته شده است و در این باره می گوید: توین بی در این مقاله توضیح می دهد که اسلام چه ظرفیتی برای حیات برده دارد، توین بی مقاله اش را با یک واژه لاتین تمام می کند که اگر یکبار دیگر در غرب شاهد باشیم که گرایش به طوب اسلام مطرح شود اسلام ظرفیت این را دارد که مجدداً به عنوان یک نیروی توانا و قدرتمند

مطرح شود.

توین بی این مقاله را با این جمله تمام می کند که « دور باد آن روزه».

وی به عنوان یک مسیحی متدین این مقاله را نوشته است که نمی خواهد تبت به اسلام گرایش تبت نشان دهد.

دکتر لاریجانی با اشاره به سخنان دکتر مهاجرانی در اشاره به قرن ۳ و ۴ هجری قمری که نه عنوان دوران شکوفایی اسلام مطرح شد، با ذکر اینکه باید به این مسئله با تسامح نگاه کرد گفت: چون ما در آن دوران بدترین نظام های حکومتی را داشتیم یعنی در آن دوران حکمرانان زای اموی و عباسی و... خلافت می کردند یا شاید بتوان گفت که در آن زمان اساس شکوفایی رومی از زندگی حسی و معنوی مدنی رخت پر بسته بود، وی گفت تمدن اسلامی یعنی تمدنی که باید زندگی فردی و جمعی اش بر اساس اسلام باشد، که در این صورت قرن سوم و چهارم، دوران بدبختی تمدن اسلامی بوده است.

بین میراث تاریخی که دستاوردهای مختلفی است و بین اینکه یک تمدن در نقطه اوج باشد یا نقطه ضعف، باید تفاوت بگذاریم یعنی برای ما این مهم نیست که به اسم اسلام هارون الرشید خلیفه باشد حتی اگر خیلی هم قوی باشد و حد بگوییم این تمدن اسلامی است، که اینگونه نیست.

انقلاب اسلامی، پایه نوزایی تمدن اسلامی

دکتر لاریجانی در پاسخ دکتر توسلی که آیا الان در اوج تمدن اسلامی هستیم؟ گفت: انقلاب اسلام در این زمینه خشدت بزرگ کرد که پیش از یک اثر بود. انقلاب اسلامی پایه یک رنستنس، یک تولد جدید را برای تمدن اسلامی گذاشته است. تمدن اسلامی یک توند دارد و بعد باید رشد کند. اثر انقلاب اسلامی و نظام اسلامی که در دست ما می باشد، شکوفا شود، قریه شود و نه اینکه ما از

آن فصله بگیریم بلکه اسلام را بهتر بفهمیم و به آن عمل کنیم، مداومت کنیم و زمان کمالی هم وجود داشت باشد، انقلاب اسلامی، پایه نوزایی تمدن اسلامی بوده است و این به مراتب بالاتر از دوران سامون و همدون و... است.

وی در مورد قرائت های دینی گفت: تعدد قرائت های مختلف دین طبعی است. تراث ما می تواند به جز ترمیم بیشتر باشد و ما می تواند از حق قاصه دلور باشد.

دکتر مهاجرانی در پایان با جمع بندی نظرات گفت: مسلمانان در دوره ای توانستند در حوزه های مختلف، تولید کننده علم باشند حتی در قرون که در گفتگو اشاره شد، مسلمانان توانستند دایره المعارف های علوم را بنویسند و در حوزه علم تأثیر گذار بودند.

مسلمانان در دوره دیگری نیز توانستند به لحاظ سازماندهی نهادهای اجتماعی موفق باشد و حتی در تولید فن موثر باشند. اگر ما در تولید نظریه در حوزه های مختلف، در یک مفهومی دیدیم که مسلمانان در قلمرو اسلامی تولید کننده علم هستند، تولید کننده نظریه هستند، تولید کننده تکنیک هستند و بعداً هم مهندسی مرکزیت تولید، در قلمرو اسلامی است ما، نمی توانیم بگوییم که در این جا تمدن نیست. که البته معنی تمدن، این نیست که هیچ اشکال دیگری در قلمرو اسلام که از شرق تا غرب منطقه وسیعی از جهان را در بر گرفته نبوده است.

این برنامه با بیان این مطلب که بین دین و تمدن تمایزی است و نمی توان گفت که دین مسبقاً بوده است یا تمدن و این تعامل از گذشته وجود داشته است به پایان رسید.

لازم به ذکر است، ناصه این بحث در زمینه تمدن و دین، تمدن اسلام و دین اسلام. با مقرر سامینظران در آیه « پیگیری خواهد شد»



از شعار تا کردار

قسمت دوم



لوپسند:

مولوی محمد شعیب صیفی

رأفت در لای شریعت

جامعه دینی افغانستان، از ناحیه فتوایی که امروز یا بر چپ دین صادر و تطبیق می گردد، بهمان اندازه تهدید به نابودی و فروپاشی شده که سایر ارکان این کشور چون شایع ارضی و وحدت ملی آن.

در بن مقطع روی سخن به طرف آن آقایانی است که با الگوگیری از فتوای متجربانه حوزه دینی پاکستان، جامعه افغانستان را به جای آن کشور اشتباه گرفته اند، و آندسته از فتوایی را که بر خاسته در محیط آشفته تا پامان آن دیار است، کشان کشان در کشور افغانستان آورده اند.

مولانا کتر از همه اینست که آنچه از دین در بر داشت ها و یکن مکن های این قماش مردم که گروه طالبها داعیه دار آنهاست - به تصویر کشیده می شود سخت تکالدهنده است. چه دین می شود که از لای کلمات و جملات فتاوی این ها یکتواخت خشم و غیظ می بارد، و انسان طبعاً در چنین جوی بر انگیزه میشود تا ببرد که آیا این دین است که برای خرد کردن انسان این عده را مأمور و مکلف کرده و با این دستور های مهر شریعت خورده، فراورده فکر و ذهن قشری بی خیر از دین و دنیا است؟

درین جای شک نیست که دامان دیانت الهی اسلام از قساوت پیدادگری و تعصب پستی پاک و میراست و طهارت آن به هیچ کس پوشیده نیست. درست است که در یسر باز مذہب اسلامی فرقه های متعددی به طور دید افراطی گل کردند، ولی دیری نگذشت که همه خشکیده پشت هم پژمردند، و این نیز دلیلی دیگری است به سلامت پستی ای که اسلام همواره آن را متکفل بوده است، لیکن آنگونه تفسیر ها و قرالت ها از دین که آمیخته با افراط و تشدد مآبی بوده، در مقاطع مختلف جامعه اسلامی را بارها به سه روزی و بدبختی

کشانده است. و نباید در جامعه و یسر آرام تمدن اسلامی برای رشد و نموی چنان بوده تفکری فرصت داد تا شوکران حاصل از آن فرد و جامعه را هلاک نماید.

فتوای تشنج بر انگیز و فتنه آفرین در دنیای معاصر اسلام عموماً و در افغانستان خصوصاً چنان حیثیتی را داراست و اکنون باید بفکر این بود که دین، جامعه و کشور را از بلای حاصل از آن، چگونه نجات داد.

رأفت در تشریع

بیشتر سوالی مطرح شد که درین میان موقف دین چیست؟ خلقت آیا در قلمرو آن جای پای دارد یا خیر؟ خوب، معلوم است که کل میانی اسلامی بر شالوده رحمت به معنی و سب کلمه، نهاده شده است. یعنی دستور و تشریع اسلامی با دیدی رتوفانه برای مردم عرضه شده و هیچ کس نمیتواند متکر این اصل مسلم شود.

میانی دینی اگر دقیق مطالعه شود دیده می شود که آن قسمت که مربوط به مسایل اعتقادی می گردد ازینکه همه از مقوله عقلیات است علی الظاهر هیچ گونه زحمتی را احتوا نمی کند و شخص مکلف به باور های دینی متحمل کدام مشقت و تکلفی نمی شود، و این قسمت از تعالیم دینی را میتوان یکسره رأفت، رحمت و یا به هر نامی ازین مقوله ها خواست، خواند.

اما در بخش دستور های عملی دین که برای باور و یقین چیزی است که به ظاهر مربوط میشود و در عرصه واقعیت پدید آوردن عملی را ایجاد و الزام می کند، رأفت و رفق و آسانگیری درشت تر محسوس است، چه می بینیم که در جمع تعالیم اسلامی تعادل بخوبی مراعات گردیده است. رأس همه فضایل ایمان به مبدأ ربانی و نبوت است این جزء از کل دین که بار زحمت بدنی محسوس ندارد دارای الزامی قاطع است که در هیچ وقت از اوقات

زوال را نمی پذیرد و وجوب آن دارای داشتن اعلیت شرعی، مفید و مشروط به هیچ نیست و شرطی نیست. بناً بخش اعتقادات اگر ايجاب و التزام قطعی دارد که دول واقعی پذیرد، شخص مکلف، در تحمل اعتقادات هیچ گونه مشقت پندنی نمی کشد و این تناسب کاملاً اعتدال را به نمایش می گذارد، و در فرجام انسان را بسوی عطفی که شرع با آن آمیخت است، رهبری می کند.

در قدم دوم، بقیه اصول و قوانین شرعی از همچو وضعی بر خوردار است. یعنی هر آن حکمی که مرت «مشقت» آن کمتر است وجوب و التزام بیشتر را داراست، و هر آن اصلی که دارای شرایط فزینگی مخصوص بخود است، وجوب آن نیز محدود و مشروط میباشد. چون نماز، که نسبت به سایر تعالیم و مبانی شریعت دارای اهمیت ویژه است، از آنرو که در شرایط عادی مکلف در ادای آن هیچ نوع «محدود» فزینگی را تحمل نمی کند، وجوب و تقطیت بیشتر دارد، همین گونه بقیه مبانی دینی است. آنچه که شرایط ادای آن سهلتر است، وجوب بیشتر و غیر مقید و محدود داشته و آنچه که تحمل آن صعب تر و بسوب آن محدود و مشروط و مقید میباشد.

چون روزه، زکات و حج که وجوب و الزام عملی هر یک به خطایری که خود مستلزم مقدمات مخصوص بخود اند، مشروط مقید و محدود است.

آیا رحمت تشریمی دین، در این شیوه و اسلوب حکیمانه متجلی نیست؟!

واقعاً ز سهل گیری ایک شریعت اسلامی ریشه در آن دارد به اشکال مختلف تفسیر و تبیین می گردد. مثلاً اگر دین مملو از نصوص، میبود که در جمیع حوادث و اتفاقات حکم شرعی را صادر میکرد، دیگر حوزه عملی فرد محدود تر میگردد، هرگز قادر به حل معضلات عصر زمان نخواهد شد. ولی شرع اسلام براردی را خود آسان کرده که در حکم

قطعی را صادر کرده که اگر چنین نمی شد ابتهاج به هر «مکان» به وضع چنانچه اصولی برسد. مثلاً احکام ثابت شرع چگون قصاص حدود و ... در شریعت ثابت بود، و در این قانونگذار الهی است، لیکن در این سلسله احکام، در مورد باقی پدیده ها و یا در سلسله قانونی انسانها نسبت به حوادث و اتفاقاتی که پیش پنی شرع در آن مولود گشتف نشده، عرصه تقنین و بدست آوردن حکم آنگونه موارد بر روی خود انسانها باز است. فرد متعهد به اساسات اسلامی خود در ساحت استنباط و اظهار رأی آزادی دارد.

چنین نیز میتوان به نکته بالا علاوه نمود که شریعت جز مواردی را که خود تذکر داده است در بقیه برای قواهم آمدن اسباب سهولت، سکوت اختیار کرده است. و این حالت، حوزه فقهی و استنباط حکام را باز و فراخ گذاشته و مانع استعساک میان احکام شریعت و انتخاب مکلف گردیده است.

همین بحث را میشود به این بیان مدلل نمود که حضرت پیامبر ﷺ منصب شریع و سنت گذاری از جانب خداوند و «رحیم» نمواند، می آورد و این بخیری خود میرساند که دین الهی، اسلام به چه میزان از رحمت و رأف مایه می گیرد.

باری، مبنی دینی و شرع مقدس به نحوی زیبا، لطیف و خواند، شده است. یعنی اصول و فروع دین اسلام خود «لطیف» است و در لایه ای آن لطف نهفته است. طبق این نظریه لطف در تشریع آنست که انسان مکلف در مواجه با قوانین دینی دچار «شوگ فکری» نگردد. مثالی که بیان فوق را روشن کند اینست که شریعت اسلامی آن انحرافی در یاور ها و رفتار جامعه ریشه زده و به گونه درخشی تاباور مبدل، شده بود (نوشیدن شراب در زمان پیغمبر) چگونه خشکانده شد و سابه تاریک آن را سر فضایل جامعه دور گردید.

شریعت با شدت قلیج ریشه های آن را

برید و آن رذالت اخلاقی در چند مرحله زایل شد و این شسته ای است. از «ای ای» ن در برابر واقعیت دنیای مردم، این شیوه مبارزه رونقاله میں در بریسر شکست، بدون اینکه تشنج بافریند و سلامت جامعه را برهم بزند، در حذف کردن ذهنی ما خیلی موفقانه میباشد. تشریع، همواره پویا و زنده است اما این از آنجا آشکار گشته است که از وقایع آشنی که میان آن و سرشت بشری بوجود است، لا واقع نمی گوی که در نامیت «دین» می گرفته شده است. بناً نمی شود بزبان فقه چند سده قبل امروز سخن گفت. امروز زیاده فقهی مناسب با خود را ايجاد می کند و پایه تعبیر دیگر فقه میوز، امروز و فردا چگونه دستور یک «دین» میجراند ولی ابتدا هیچکدام نمی تواند حسای گسین دیگره شود.

خلیفه دوم اسلام زنده ترین الگوی چنین شد بگو است. ایشان برای «آمین» مقام علیای شریعت که در یک جمله «سادات در دنیا و دین» خلاصه میشود. تشریع اسلامی را زینت بخشیدند. از در زمان فتح سرزمین عراق در برابر دو امر مهم قرار گرفت، از یکسو این سر زمین فتح شده باید طبق صریح آیه «و اعلموا انما غنمنا فان شئ غصب» میان سپاهیان فاتح تقسیم میشد و از طرفی اگر چنین کاری صورت می گرفت با شدت پیوس د اسلامی آنجا ریشه کن شده و در کسوة فقر ذوب میشدند. رأی خلیفه عبیر و آگاه به مقاصد شریعت ترجیح داد که زمین در دست صاحبان اصلی آن باقی بماند و بناً به آنچه قبلاً صرف شده بود تقسیم نگردد. این اجتهاد فقهی خلیفه خیرات و برکات زیادی ببار آورد و نگذاشت که دین سبب به روزی پسر گردد. ایشان از همه به فهم قرآن نزدیک تر و به اهداف متعالی شریعت آگاه تر بودند و در پاسخ به افسردی، فرمودند: آیا شما نمی خواهید که دیگر این مردم زنده باقی بمانند؟!

مطلب دیگری که تذکر آن لازم است این است که تفسیر رونقانه و سهولت پسندی

دین، یک واکنش انفعالی نیست، یعنی چنان نیست که زمانی واقعیت های عصر و زمان، خصوصاً عصر حاضر جامعه دینی را غافلگیر کند، مجتهدی بیاید و در حالت تدافعی، اسلام را منعطف یسی خاصیت و محکوم بی صلاحیت نموده با شرایط حاکم یکی خواند، هرگز! چنان آشتی دادن جز خود فریبی جامعه ساده لوح مسلمان دیگر هیچ حاصلی نخواهد داد.

تشریع باز، تا اتوقت باز است که به مقاصد آن و اهداف آن بتوان رسید، اما تلاش برای ایجاد توافق گذاتی راه بسوی اهداف دینی هرگز نخواهد برد.

نکته دیگر اینکه رأفت و رحمت تشریع اسلامی نمود پایه یا «اباحی گری» رابطه و میانه ای ندارد. یعنی رأفت شریعت آنگونه نیست که انسان متعهد به آن تشویق

به «بی باکی» شود، چه آن (رأفت شریعت) برای دین و به نفع دین است و این «اباحی گری» و بی مبالائی علیه دین و به تاییدی دین، آن وسیله است برای کشیده شدن بسوی دین، و این ذریعه است برای دور شدن و بیرون شدن از دین. آن ریشه در خیر و صلاح دارد و این بر خاسته از فتنه و فساد، کثراه سخن اینکه میان این دو فاصله از آسمان تا زمین است.

اکنون به بحث اول باید رفت و پرسید که فتوهای امروز که لبریز از خشونت غفلت، که بدنبال خود خط سیاهی از وحشت میکشد به کدام قسمت از پیکره رؤف و لطیف تشریع و دین می چسبد؟

روزگاری در آستانه فتح استانبول پدست سلطان محمد فاتح در منظمی که

کلیسای ارتودوکس از کلیسای کاتولیک روم غربی کمک می خواست، مرد شماره دوم کلیسای قسطنطنیه «گرانلدوی نوتاراس» در مخالفت با آن به صراحت گفت که «بدن دستار سپید ترکان مسلمان به مراتب دل پذیر تر از کلاه لاتینی هاست. اکنون این را از این فتوا نگاران باید پرسید که این دلپذیری دستار مسلمانان حتی در لحظه محاربه برای دشمن از کجا نشأت کرده است؟ از تسامح مدارا و تحمل عقاید دیگران و یا از سخت گیری، متیزه جویی و سرکوب فطرت و سرشت آدمی؟ حقیقت اینست که اسلام نمی تواند از آنجهت که کاملاً با رأفت و رحمت پیوند نا گسستی دارد، یا ترویج خشونت و سرکوب گری ناقض گویی نماید.

محمد عیسی حمید - از هزاره یک حکایت

توجیح می دهم در قفس بمریم

ولی ملت آزاد یونان را برده و غلام نیستم

«در ایران، پادشاهان از هیچ عملی در تحقیر مردم خودداری نمی کردند. در پاریان و لشکریان مجبور بودن که چون بحضور شاه میرسند، به خاک میفتند و سجده کنند و تا شاه اجازه نداده است، بلند نشوند. بعد از اینکه اسکندر ایران را فتح کرد، دستور داد که در پاریان و لشکریان او هم، به رسم درباریان ایران، در حضور او به خاک میفتند و سجده کنند. کالیستین فیلسوف یونانی از این امر اطاعت نکرد و وقتی اسکندر از او باز خواست، جواب داد: ای اسکندر تو ملت آزاد یونان را یاکشور گشایهای خود در جهان سرفراز کردی؛ اینکه راضی نشو که این ملت برده و غلام شود. اسکندر از شنیدن این سخن سخت خشمگین شد. حکم کرد که گوشها و بینی کالیستین را ببردند و او را در قفس زندانی کردند و نیز عیادت دیدار او را کاملاً قدغن کرد. لیس ماک، که از شاگردان جوان فیلسوف آزاده یونانی بود، به پاس احترام به استادش نگهبان زندان را فریست و به ملاقات او رفت، وقتی جاسوسان این خبر را به اطلاع اسکندر رساندند، لیس ماک را احضار کرد و فرمان داد که محوطه مخصوص را به شکل سرک آرستند و در آنجا یک شیر درنده و گرسنه را به جان او انداختند.

لیس ماک برای مبارزه با شیر درنده نیم تنه خود را کند و دوردست پیچید و پادست راست زبان شیر را کند و به دور انداخت. اسکندر از شجاعت آن جوان سخت دچار شگفتی شد و فوراً به کمانداران خود فرمان داد که شیر را به قتل برسانند. آنگاه خطاب به مرد شجاع گفت: تو را بخشیدم، و این به خاطر آن است که تو امروز کاری کردی که اسکندر به تمام اختارات خود نگرده. لیس ماک با حرکت سراز از اسکندر شکر نمود و سپس از او خواهش کرد که استادش کالیستین را نیز از زندان آزاد کنند. اسکندر موافقت کرد؛ ولی چون برای آزاد کردن کالیستین از قفس رفتند، فیلسوف گفت: من از اینجا خارج نمیشوم. ترجیح می دهم که در قفس بمریم ولی نمی توانم بشم. که ملت آزاد یونان غلام و برده باشند، از آن روز به بعد رسم سجده در یونان موقوف شد»



آزادی عیب نیست

نوشته: حسین محله ای

را نشان میداد دقت کردم.

آمر صاحب عادت داشت وقتی کار های بزرگ در پیش می داشت، کاملاً تنها می شد و فکر میکرد. امروز ها نیز خود را در خانه حایمی مخفی کرد و نگفته تمام هیچکس را به نزد خود راه نداد. و ما میدانستیم که هر روز به آن حادثه بزرگ نزدیک می شدیم.

اما به هیچ صورت تمیدانستیم که آمر صاحب در فکر تخلیه پنچشیر است.

یک روز صبح قبل از اینکه دوه را ترک کند، از خانه حایمی عبدالحمید خارج شد و در کنار دریا روی صله سمنی که دو درخت بزرگ مجنون پید به آن سایه افکنده بود قدم می زد.

بهار بود و دامان کنه ها سبز شده بودند. در برابر ماله دریای پنچشیر سه شاخه شده و در میان خوسیش جزیره کسوجکی



آمر صاحب در خانه حایمی شادولاً در ماله محله بود. یا حیب جان منجهور که در آن وقت پادیکاره آمر صاحب بود به اتفاق او داخل شدیم. آمر صاحب در اتفاق نبود و اوردانی بر روی فرش افتاده بودند.

حیب جان

بالای اوراق خم شد و مرا نیز با اشاره وادار به دقت کرد. پهلان حمله آینده روسها در روی اوراق تشریح شده بود. خط چندان زیبا نبود و جملات اش نیز گج بودند اما کلمات با حروف روشن و خوانا نوشته شده بود. پایگاه های آینده روسها در نقاط مختلف پنچشیر با پیکان نشان داده شده بود. من مخصوصاً به این پیکان ها که نقاط فرود قوای دیسانت

تشکیل داده است که با سه پل به هم مربوط می گردند. صبح بود دریای پنچشیر موج تر می نمود و سبزه های نودسته و همرا با آن درختان پید که در تلاوتی اولین شمع آفتاب یا وزیدن باد بهاری می رقصيدند در آن جزیره های کوچک منظره جادویی و زیبایی داشتند.



بیهوده یالمتند و به اندراب و خوست سرازیر گردیدند

قوماندان عظیم همراه با مجاهدین باجگاه راه را بر ایشان گرفت و روسها بعد از سه روز جنگ شدید و تحمل تلفات قادر به عبور از آنجا شدند.

در کش آباد نیز در مقابل آنها جنگ صورت گرفت و اکنون نوشت ما بود که در سربل و بنو با آنها مواجه شدیم.

و همنام ما کریم یک جوان قوی و گندم گسود که قوماندان قطعه ضربتی آنجا بود اما به ناگهانی با ماشین های محاروبی روسها در نزدیک سرک مواجه شدیم اما طبق خواست اکید قوماندان منطقه ما نباید در داخل بازار با آنها می جنگیدیم و به ناچار بالاتر از منطقه مسکونی موضع گرفتیم.

سلاح ثقیل ما با تعدادی از افراد پیاده به دو طرف دره جابجا شدند. من در رأس تعدادی در روی قول کمین گرفتیم و چون محاربه نداشتیم شرفیر دهشکه که منطقه را به دقت میدید باید شروع حملات را اعلان میکرد. انتظار ما به طول انجامید و سرورکه عساکر روسی پیدا نشد. نمیدانم آنها از وجود ما اطلاع یافتند یا اینکه پلان نداشتند بالاتر از قریه ها به تعقیب ما پیایند.

پس از مدتی بدون اینکه روسها دیده شوند، فیر دهشکه شروع شد و ما دانستیم که روسها در حال باز گشت اند.

من به جمع آوری و تنظیم افراد اقدام کردم. پیش از جمع شدن افراد کریم جوان اندرایی که با ما بود در حالیکه تفنگ خویش را به حالت هجومی گرفته بود به طرف قریه دوید.

هاشم تلفخ جوان زرد موی و قریه که بسیار شجاع بود از پی او دوید. من جمع آوری و ترتیب که وقت را تلف میکرد بیهوده باقیم و بلا فاصله از پی آنها رفتم تا به ایشان رسیدم.

آنها در میان درختان مشرف به قریه اساده به عقب نگاه میکردند.

آمر صاحب فکر می کرد اما چشم هایش به این منظره خیره شده بود که یکباره ایستاد و روبه ما گفت:
«آزادی هم عجب نعمت است!» و با اندکی مکث افزود:

پنجشیر جقدر زیباست، و بعد زمزمه کرد مخصوصاً مالد و فردای آن، کوچ بزرگ که به عقب نشینی تاکتیکی معروف است آغاز شد زیرا آمر صاحب دستور تخلیه دره را صادر کرده بود.

برای انتقال افراد این سرزمین وسیله نقلیه ای وجود نداشت و بنام افراد در قطار های منظم و طولانی پیاده به راه افتادند.

در راه پر پیچ و خم کوتل «بام وردار» قطار های طولانی افراد مسلح و مهاجرین مورچه وار پی وقفه در حرکت بودند.

ده خاواک و کوتی های بالای کوتل که یادگار راه ابریشم اند شاید تا اکنون چنین کاروان پیاده ای را به خود ندیده بود.

هوا هنوز سرد بود کمبود جای و خوراکی در ده خاواک رنگ خطر سر نوشت مجهولی بود که در پیش روی ما قرار داشت. در راه میان دره اندراب و دره خوست و قریه سرک مردم حسرت زده مسارا تماشا میکردند. ماشای این همه مسافرین مسلح برای بسیاری از مردم مخصوصاً کودکان و زنان به تفریح روزانه تبدیل شده بود.

ما در درون اندراب پیش رفتیم تا به بنو رسیدیم.

دریا خروشان بود و برف آب های بهاری رنگ آترا تیره کرده بود، هوا پاک و گوارا و کوه ها و دامنه ها پر از گل و سبزه بود.

قوماندان منطقه معلم حبیب مارا پیش واز گرفت و شب را در یک خانقاه قدیمی خوابیدیم و سحر به جایی بالاتر از شلاق و قریه قسار گاه گرفتیم که لنگ نام داشت.

دامنه های سر سبز وسیع و تپه های جنگلی، کم ارتفاع و پر از گل و علف اندراب در مقایسه با آسمان تنگ و دره سنگستان پنجشیر و صخره ها و تیغه های بلند آن که همچو شمشیر های بران در دل آسمان فرو رفته اند بهشتی ای می نمود.

ما با خود مقداری پول داشتیم و مواد خام اعاشه و گوشت و گاو در آنجا ارزان و فراوان بود.

روسیها به زودی به اشتباه خود پی بردند و هجوم به پنجشیر را

تا مرا دیلند به حمله ادامه دادند.

ما هر سه در کوچه میان فریه در حرکت بودیم و هنوز من به آنها نرسیده بودم که آتش میان ما و روسها در گرفت. جوان اندرایی که نزدیک بود، در دم مرمی خورد و در خم کوچه خای که با وجود نزدیکی برای ما قابل دیدن نبود غلظت و آتش روسها مانع دسترسی ما به او شد. تا اینکه دیگران رسیدند و من چند تن دیگر را که رسیده بودند گرفتم به نقطه حاکم تر که جریبار بالای قریه بود، خود را رساندیم.

و مدتی دیگر از طرف مقابل دره رو به روی ما به آنجا رسیدند. تمام کوچه طولانی درون دره که تقریباً ده متر عرض داشت از دو طرف در برابر چشم ما و آتش ما قرار داشت.

رو به رو ما در عرض کوچه جای پنهان شدن از آتش ما را نداشتند. وقتی از آتش ما به اینطرف دیوار پناه می بردند از آنطرف مورد آتش قرار می گرفتند و بالعکس.

به طوریکه بعضی ها به نوبت به اصطلاح غازی شدن یک نفر را به نشان گیری از آتش می کردند و از دیگری خواست می کردند که به طرف او تیر اندازی نکنند.

به زودی تیراندازان روسها به راه شان رسید و مارابه با آتش سنگین توپخانه زیر فشار قرار دادند. ما پیش رفت نتوانستیم اما جنگ تا شب دوام نکرد و بعد از آن بهانه کریم جوان را می گرفت به قرار گاه خود میز گشتیم. چند روز بعد از آن دستور رسید که به پنجشیر باز گردیم.

شب سیاه بود و ما در حالت سرگردانی و گمراهی به طرف کوتل پارتند راه پیمودیم. راه هنوز هموار بود و راه رفتن مانع آن نمی شد که با شربتی و آب و لبلیل هزار داستان گوش فرا دهیم و از آن لذت ببریم.

حاجی شادو چند نفر پیش از من با همراهی که همراه من شد ازین منظره شاعرانه به وجد آمده در مورد بلبل هزار داستان حکایت می کرد.

میگویند بلبل هزار داستان عاشق سپیده سحر است و همه شب به آروزی دینار صبح آواز می خواند، اما دناقی قبل از سپیده سحر به خواب می رود و شب دیگر باز سرود را تکرار میکند، اما سرگز به دیدار آن مایل نمی گردد.

اما ما در دیدن سحر خوابیدیم و فقط وقتی آفتاب یک تیره بالا آمده بود برای خوردن صبحانه به دعوت حاجی گجر که مرمی حامله و سخاوتمند بود توقف کردیم. گجر هاقومی اند که در دامنه های کوه ها به واسطه مالداري زندگی می کنند و زندگی بسیار سختی را میگذرانند. میگویند آنها از گجرات هندوستان اند.

تا اوایل شب به دامنه کوتل پارتند رسیدیم و در آنجا توقف کردیم. دیگر خیالات شاعرانه به پایان رسیده بود و مادر هوایی تیره در حالیکه پناه گاهی از باران نداشتیم شب را به صبح رساندیم و با اداي نماز بامداد به طرف کوتل حرکت کردیم. در حالیکه چند صد متر راه پیموده بودیم

بیاد آوردم که در بین ام را فراموش کرده ام. وقتی یاز گشتم مولوی صاحب غلام نی را دیدم که به علت رطوبت شبانه پاهایش توان حرکت را ندارد، با چنانگل خان برایش اسبی پیدا کردیم او سوار اسب شد و به راه افتادیم. آب پاک و زلالی از سوی کوتل به پایین جریسن داشت که رنگ قهوه ای مایل به سیاه سنگریزه های پسترش را گرفته بود.

آب پارتند آنطرف کوتل و نیز آبی که ما از کنارش به سوی اندراب راه می پیمودیم در گوارایی و خنکی شهرت دارد.

دو هلی کوپتر روسها نمودار شدند. برای ما که به طول راه پراگنده بودیم نجات دهنده از دید هلی کوپتر ها آسان بود و کافی بود که به طرف چپ و راست راه جابجا در کنار سنگها پنهان شریم.

هلی کوپتر ها بالای ما چرخیدند و در نقطه ای که ما هنوز به آنجا نرسیده بودیم بمب های بمبائی نه چندان قوی در هوا متفجر شد و هزاران ماین را از آن فرو ریخت. ما قبل از این ماین های ازین نوع را که در مسیر راه ها پاشیده می شد که رنگ سبز داشتند دیده بودیم.

وقتی به محل مین ها رسیدیم به خلاف آنچه قبلاً دیده بودیم رنگ آنها قهوه ای متمایل به سیاه بود که کاملاً شبیه راضی ای بود که در آنجا پاشیده شده بود.

اما این موضوع به هیچکس ایجاد تشویش نکرد. به این معنی که ماین های شایرکی یکبار نشان از مواد مایع متفجره سلو است و بال دیگر آن خشک و بی ضرر است. و معمولاً از بال خشک آنها گرفته به دور پرتاب می گردیم و متفجر می شدند. و ختنی ساختن آنها نوعی تفریح در راه خسته کن کوتل به حساب می رفت.

وقتی به بالا نگاه کردم کوه پر از برف بود و این بالای کوتل را از دید، نهان میکرد و پاران هسته آهسته می یارید.

هلی کوپتر کوتل امر هادی بود و بدون شتاب مسیر مارپیچی را که از روی برف میگذشت طی کردیم و به بالای کوتل رسیدیم.

اما با عبور از کوتل چند جای اثر خون تازه دیدیم و ماین های شایرکی در زیر برف تازه یاریده به سختی قابل تشخیص بودند.

در پایان کوتل خبر شدیم که پای محمد عظیم سلطان به اثر انفجار ماین شایرکی قطع شده است. و از خونریزی زیاد در حال بیهوشی است. در جبهه هالیکه زمانی در هزار چشم پارتند محل یلای مردم بود توقف کردیم. به دیدار زخمی رفتیم اطاق زخمی سرد بود و از بسته ای که در کنارش می سوخت جز دود آتشی بر نمی خاست.

پارش برف لباس های ما را کاملاً تر کرده بود گویی در آب غوطه زده بودیم و اکنون که از حرکت باز ایستاده بودیم، از تماس بدن به لباس خود حس میکردیم که تیرنه یخی در بدن ما تناس می کند و دندان های ما از شدت سرما می لرزد.

زخمی که در حالت کوما بود ساعتی بعد جان میبرد. اما خم انگیز تر از آن خبر دیگری بود. روسها تا آخرین نقطه خشک، از سوی پارتند به پیش نزدیکی ما را اشغال کرده بودند.

سر منزل این حرکت برای بسیاری مجهول بود و عده ای به امید راه بلدی مجاهدین پارتد دل بسته بودند.

در نیمه راه کوتل از شدت یرف باری و ابر و غبار که بر تاریکی شب می افزود راه کوتل ناپدید شد.

کوتل ها راه باریکی دارند که برف آن به اثر رقت و آمد زیاده سخت می شود اگر از راه یک قدم انحراف کنی در برف فرو می روی و با در آن تاریکی از پرتگاهی فرو می افی. علت یخ بستن بسیاری کسان در کوتل ها راه گم کردن است تا سردی، زیرا در طوفان کوتل ها وقتی راه باریک ناپدید می شود، مسافر با فرورفتن ها و برخاستن های بی پایان نیرویش تمام می شود و متوقف میماند و آنگاه سرما جاننش را می گیرد.

در جایی دم گرفتیم وقتی بر خاستیم عده ای به سبب خستگی از حرکت باز ماندند و آهسته آهسته بالا رفتیم شب تیره تر شده بود برف پاد به سر و روی ما می زد از شدت آن چشم هارا می بشم. تا اینکه رهسما کاملاً راه را گم کرد اکنون خطر جدی شده بود در یک نقطه جمع شدیم.

فکر می کردیم این نقطه پایان مبارزه و حیات ماست و همه در درون طوفان و برف دفن خواهیم شد.

یکی صدا کرد: او برادر ها در بین یک ملائست که قدری قرآن بخوانند؟ کسبیکه در اطراف من بودند از من خواهش کردند که قرآن بخوانم. من چند آیه به آواز بلند خواندم:

«وینا لاتواخذنا ان نسینا او الخطأ
نا... وبعده»

روز هایی سختی و مصیبت و در لحظاتی که سرگ نزدیک می شود هر کس نگاهی به گذشته خویش میکند و

خواهی نخواهی گناهانش را به یاد می آورد.

اعتقاد داشتم قسمتی از مصیبت ها به علت گناهان است. جمعیتی که به صد ها نفر می رسید احساس همانند داشتند. از ته دل به آواز بلند دعا کردم، دعایی را که یونس علیه السلام در قعر شکم ماهی کرده بود:

«لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین»

و دوبار دیگر تکرار کردم.

همه یا همان سوز به دعای من آمین گفتند بعد چند دقیقه به سادگی ایکه گرد و غبار ناشی از خاک به کنار می رود برف قطع شد و ابر ها کنار رفتند. ما که اکنون راه را پیدا کرده بودیم کوتل را عبور نمودیم.

(ادامه دارد)

و ما از سر نوشت مجاهدین پارتد و قوماندان عبدالواحد که آنوقت دستگیر شده بود هنوز خبر نداشتیم. و بدتر از آن که نه از رویه روی ما که از کوه های دوطرف ما به سوی کوتل در حال پیشروی بودند. برای ما که قصد داشتیم با عبور از راه پارتد و دریای پنجشیر به فرارگاه خود برویم، هیچ راهی وجود نداشت. اگر آنجا می ماندیم از عقب محاصره می شدیم.

آنجا چند گوسفند یافتیم و کشتیم در روی برف اما هیزمی برای پختن وجود نداشت. شب بود که برف نیم خامی که به چریوی گوسفند آفته بود آماده شد، چریو خام بود، برف خام بود و بی نمکی آن بر بی مرکزی آن می افزود. و من بد مزه تر از آن در حیات خویش خدایی را نخورده ام که از گلو فروتنی رقت.

شب هنگام جسد را در زیر داله سنگی قرار داده و روی آنرا با سنگ دیوار کردیم و بازگشتیم و کوتلی را که به شوق دیدار خانه و ده خویش پیموده بودیم در جهت معکوس و با افسردگی و خاموشی دوباره می پیمودیم.

همچنان برف می بارید.

در راه متوجه اسب های مرده شدم که به اثر ناتوانی و یا لرزیدن در روی برف مانده بودند و بار آنها که مواد خوراکی مهاجرین بود و شامل آرد و شکر و غیره می شد هنوز در پشت شان بود.

از نقاط برفی عبور نکرده بودیم که با ناگوارترین خبر مواجه شدیم. روسها راه مسارا به اندراب بسته و ما امکان عبور به آبادی را نداریم. اگر ما یک قوای منظم دولتی می بودیم شاید با یک حمله صفوف دشمن را به عقب رانده و برای خود راه باز می کردیم. اما حمله یک گروه چریکی به خطوط یک ارتش تمام عیار که با تانک و توپخانه و قوای هوایی پشتیبانی می شد

و هوا و زمین را پوشانده بود، حکم تحفه ای را دارد که به دشمن می دهند.

باز هم راه صعب العبور کوتلی را که پدران ما لاف می زدند که باشکم سیر و توشه مقوی یکبار پیموده اند، بار سوم در گرمگی توان فرسای دم راستی می پیمودیم و این ریکاردی بود که شاید در تاریخ سکونت انسانها در آنجا هیچکس قایم نکرده بود.

افراد مسلح و غیر مسلح پارتد نیز بر جمع ما افزودند.

ابر ها از آسمان به زمین فرود آمده بودند و برف به شدت بیشتر می بارید و پاها از گرمگی و خستگی می لرزیدند. اما چاره ای جز قدم برداشتن نبود.

زمزمه ها آغاز شد باز کجا می خواهیم برویم؟



دليل تورکمن



(پژوهش در باره اسب ترکمن)

مهمترین اسبهای تجاری بر دو گونه اند: نخست اسبهای کوچک ولی نیرومند که قابلیت بسیار دارد، و ارزان است. دوم اسبهای تنومند و گرانها به درد کار نمی خورند مگر در جنگ. توجه به طبیعت جنگ های آسیایی چش اسب مهم است. گونه اولی هر چند سه نوع است به عموماً به نام اسب ترکی یا اوزبکی معروف است و در بلخ و استانهای نزدیک بخارا پرورش می یابد. گونه دیگر اسب ترکمن است در سمرقند پایانی آن توسط ترکمنان پرورش می یابد. بلخ و بخارا دو بازار تجارت اسب است. نهایی اسب ترکی از پنج شاخه است: پزند، بهای اسب ترکمن از بیست تا صد پوند است. (افغنون - افغانان ص ۲۷۷)

طوریکه افغنئون می گوید: شمال افغانستان یکی از مناطق مهم پرورش و تجارت اسب بوده بازار مکناره و تجارت اسب از دو مسیر، یکی از طریق بخارا - بلخ - کابل و هندوستان دیگر، مرو - هرات - قندهار و هندوستان ادامه داشته است. گذشته از آن طبق نوشته افغنئون نتیجه دیگری نیز باید گرفت که آن نسل های اسب اسب ترکمن خریداری و از طریق هند به انگلستان جهت نسل گیری برده می شده است. طبق نوشته کتاب تبار نامه اسب که می گوید: «مدارک قابل ملاحظه ای در دست است که نشان می دهد یکی از اسب های اولیه در تولید اسب انگلیسی (بربره) اسب بلخ، کشیده و سریع ترکمن می باشد که در تسل مدت دو

هزار سال تاریخ خود، این اسب را لحاظ جایگزینی، استقامت و برشی مورد تحسین عموم بوده است. (کتاب تبارنامه اسب نشر انجمن سلطنتی اسب سال ۱۳۵۵ ص ۱۰) در سال ۱۸۶۳ هنگام حودت و امیری که کناروان معینی لش در شهر میمنه توقف می نماید، حلت آنرا چنین مینویسد: «می خوانستند در دو سه بازار مکناره اسب فروشی حضور بهم رسانند و از زقلبت شدید لژیکها و ترکمن ها که شغلشان پرورش این حیوان است استفاده نمایند. غالب اسبهای آنها به هرات، قندهار و کابل و مکرز نا هندوستان هم صادر می شود. اسبهای را که در ایران می دیدیم که راستی از می تا چهل دوکا (۱۱) و ۱۵ دوکا برابر است یا (۱۱ و ۱۲) فرانک می فروخته در اینجا میتوان

با سبب تا حدود شصت تنگه خریداری کرد. نه در بخارا، نه در خجوا و نه در فارشی نظیر این حیوانات را به این ارزش نمیخوان بدست آورده. در طول تاریخ کشور ما یگانه راه صادرات اسبها از آسیای میانه به هندوستان بوده است. مگر نظر به گفته دانشمند شهیر کشور مرحوم جمشید شعله، زمانی برعکس بوده است توجه کنید:

«از صدها بلکه هزارها سال یعنی از زمان غزنویان تا عصر خلیفه و هجوم مغتها به خاک هند مروج این بود که همیشه اسبهای نیز تک و کار آمد تاخت و تاز از پزار دریا (ماورالنهر) به افغانستان و از اینجا به هند بفرست فروش انتقال داده می شد. و تا روزگاریکه ما در صدد نوشتن این تاریخ هستیم، دیده و شنیده نشد که از افغانستان به ماورالنهر بهیچ عنوان اسب برده شده باشد. اما یکی و یکدم صورت معکوس بخود گرفت و سیل صدور اسبها بذریعه تجار و جلایهای اسب از حواشی سرحدت شمال کشور از میمنه، مزار و بدخشان و تخار به پاز دیار در جریان افتاد. در آنزمان بهترین و اعلی ترین آنرا سه صد و چهار صد افغانی نمی خریدند که در یک ماه، در ماه این گراف به دو هزار و سه هزار رسید، (جمشید شعله، جهاد ملت بخارا ۱-۱ ص ۳۴ و ۳۵) در پایان شعله چاه آبی درباره انواع و اقسام تیره ها و نژاد اسب در تخارستان می نویسد:

۱- اسب بومی تخارستان: که عموماً بنام قدیم آن ختلی یا قطعنی شهرت گرفت. این اسبها قوی هیکل، نیز تک و بسته اندام و نهایت مقبول و زیبا است. در صفت این اسبها فردی هم از زبان مردم کندز نقل می کند: چنانکه رسید سم اسب قطعنی نی زنده چین یا بدونی مرده گفن مرحوم شعله خود نیز به استقبال این فرد مصطفی سروده و در کتاب خود نقل می کند که

از نقل آن صرف نظر شد مگر منته پیدایش این بیت را مرحوم عیار طور دیگری گرفته است:

«امیر قرغین مقتدر ترین حکومت جغتایی ما ورنهر بود. در سال ۱۳۵۰ میلادی یاسی هزار سپاه پر شمال افغانستان و بالخصوص بر تخارستان تاخت. در همان وقت بود که ولایت وسیع و تاراج شده تخارستان را بنام «ملک قزغن» یاد میکردند شاعری محلی منظوماتی در وحشت و تاراج امیر قزغن و قشون او می سرودند از آن جمله این بیت است که تا امروز در ولایات تخار و بدخشان در حافظه و زبان مردم ضبط و جاری است.

هرجا که رسیدیم اسب قطعن
نی مرده کفن یافت و نی زنده چین
همین نام فذغن و فذغن است که این
اواخر در مورد ولایت تخارستان علم ماند و
وقتیکه بدست نشان افتاد آنرا برغم خود صحیح
تر کرده و قطعن نوشته (افغانستان در مسیر
تاریخ جلد اول ص ۲۴۷)

۲- نژاد گرگ: محل پیدایش و پرورش این نژاد اسب را منطقه تاتار مربوط ولایت سمگان میدانند و میگوید: جسامت اسب گرگ عموماً به قواره اسب قطعن است. اما بسیار زیبا و نازک و خوشرو و بسیار پورتنه و نیز می باشد اما طاقت اسب قطعنی را ندارد.

۳- جنس دیگر اسبها تاتار در موی است که خیلی بلند و بزیب و خوشروی میباشد مگر طاقت و سرعت اسب قطعنی را ندارد.

۴- نژاد اسب ترکمن است که در حدود پنجاه و شصت سال به اینطرف یعنی بعد از مهاجرت مردم بخارا به افغانستان ذریعه تراکمه اولاً در مزار و بعد در تخارستان کندز و تالقان پیدا شد این جنس که بزبان اهالی (توپچاق) نامیده میشود نهایت بلند گردن و دراز و کم موی بوده

و پوست آن بسیار نازک و پال اسب خیلی کم اما بسیار تیزتک و قوی هیکل میباشد این جنس اسب را که پیداوار مردمان مرو و اورگنج یعنی تراکمه آنجا میباشد. بذریعه همان مردم به مزار و بعد ها به تخار و بدخشان آورده شده و امروز مورد پسند مردم قرار گرفته است. خصوصاً در بازی بزرگشی، چون اسب مذکور خیلی بلند و گردن دراز است در توده های بزرگشی خیلی طاقت دارد.

۵- اسب پامیری (پادرت) تر گفته شود اسب سیری، این نوع اسب در بدخشان علیا یعنی دامنه های پامیر و فرغیزستان پیدایش دارد. جسامت آن خیلی خورد میباشد. عموماً به اندازه قاطر است اسب های مذکور پال نبوده و فراوان تیرانو رسیده دارند و هم نهایت محکم و بار بردارند و خیلی پورتنه نیز رفتار هم میباشد. (نگارنده هنگام تحصیل در سیری شوروی این جنس اسب را در شهر نواسیرمیک زیاده دیده است) ممکن است اسب های فرغیزی یا ساییری گفته شود بهتر است) و هم باید یاد آور شد که اسب توپچاق که افغانی شعله در کتابش یاد کرده همان نژاد لرساری ترکمن است که قبلاً در باره آن صحبت شد افغانی شعله مناطقی پرورش اسب را نیز در قطعن بصورت کل اینطور بیان میکنند: اگر چه مسئله گله داری و رواج نسل گیری نظر به نیم قرن اخیر خیلی کاسته یک چند گانه در قلعه ذال، کم و بیش در بخارا و یکی دو گله در در قد، آهن قلعه و سه چهار گله در چاه آب و رستاق... میباشد. «طوری که قبلاً گفته شد تیره های نژاد اسب ترکمن را به سه نژاد عمده (آخال- تنگه)، (پسوت)، (لرساری) تقسیم کردیم. مگر نژادی دیگری نیز در مربوطات خراسان ایران موجود است که آنرا (نژاد چناران) میگویند. که در زمان نادر افشار یا پنججا کردن اسب ترکمن با نژاد سلیمی عرب بوجود آمده است کتاب تبارنامه اسب در این مورد

میگوید: یکی دیگر از تیره های اسپ ترکمن، چاران است که این اسپ وسیله ناز شاه پری لشکر کشی و سواره نظام ایران به منظور تصرف هندوستان بوجود آورده شده است. برای رسیدن به هندوستان، راهها، طولانی و طاقت فرسا در پیش لشکریان ایران بوده و برای طی این مسیر احتیاج به یک مرکبی بود که قهار باشد این مشکل را حل کند. به این منظور طبق دستور تادر شاه سلسلی های عرب به بادیه های شرقی ترکیه و سواد جدیدی به نام چاران بوجود آمد. (کتاب تاریخ اسپ ص ۱۳)

و امیری همچنان از دو نژاد دیگر اسپ نام میرد در ماورالنهر و حتی در شمال غربی کشور ایران و بلاد عربی در مناطق سری، سنگجاولک، بونی قره و در مربوطات ولایت فاریاب زیاد پرورش می شود.

نصف اسپ نژاد زبکی: اسپ نژاد ازبکی شبیه به اسپ یموت است ولی استخوان بندی جمع تر دارد. و بنا بر این دارای قدرت بیشتری است مانند هاگ های انگلیسی سرو گرنش که تاه، کلفت و برای مسافرت مناسبتر است تا برای جنگ، بزکشی، اسپ دولی و آلمان.

به اسپ قره ای: این نژاد اسپ جمه وحشی است و دارای چله کوچک و موهای بلند و سری قوی و پاهای درشت میباشد. بدست میشود با او علوفه دشتی بدهند. زیرا عادت کرده است شخصاً رزق خود را چه در زمستان و چه در تابستان از محل های بلاصاحب به دست بیاورد و اسپ بازکش و یا گایرا که بواسطه بعضی از طوایف ازبکها تربیت میکنند دررگه میباشد. بنی از اسپ از بک و نراق بوده و فقط بواسطه تربیتش طالع دارد. از این انواع اسپ ها که ذکر شد بجز از نژادهای اسپ ترکمن (آخال-نکه-یموت و چاران) هشت نوع آن در افغانستان پرورش میشود و مردم افغانستان از اسپ در بزکشی، مسابقه اسپ دولی، سواری، تار

بری (یعنی به قراچی و گدای بسته میکنند) جزایرانی، قلیه و حتی در ربع قرن اخیر در جنگ و آلمانی نیز استفاده میکنند. و امیری استفاده از اسبهای بازکش را در مربوطات بخارا بطور تصویر میکند:

«اسپ بجزایرانی که به ارینه بزرگ و بگین مایه بودند. نه تنها ماسش در قشر های ضخیم شن و گل و لای عمیق چرخهای را که دایره هایش کامل بود به دوران آورد.

بلکه اربه چی و کیسه آذوقه اش را هم باید روی پشت خود حمل کند. ترکمنها حق دارند که میگویند: بخارایا در آن دیا هرگز مورد نفو و بغتابش قرار نخواهد گرفته زیرا نسبت به اسپ که در عالم خلقت نجیب ترین حیوانات است. منتهای بد رفتاری را روا میدارند» (درویش مرعشی - تبریز - ص ۲۶۱)

اما اسپان اصیل و نژاد ترکمن هیچگاه به قصد پناهنده سری و یا گداز در مراتع پرورش میشوند. بلکه برای انجام مسابقات و سواری و سایر امور تشریفاتی پرورش می شوند و امیری در باره پر خورد مردم آسیای میانه را بصورت کل با اسپ بطور ذکر میکند:

«وسکیز: آسیای میانه غالباً ده تا دوازده میل راه پیمانی میکند برای اینکه چیزی بی اسمیتی مانند یک پست. روزی در حق او میسر باشد کمتر از آن هم بخرد

ولی منظور اصلی او است که درق و برق خود را نشان بدهد. زیرا چنین موردی شکل ترین اسبهای خود را سوار شده زیادهترین اسلحه خود را زینت میدهند (ص ۱۳۹ همانجا)

محلی پیدایش و پرورش اصل اسپ: دانشمندان حیوان شناس در باره نخستین بار منطقه اصلی شدن حیوانات از جمله اسپ شرق، گورن و مجار را بر اساس مطالعات ژنتیکی، تاریخی و باستانشناسی تاریخی و باستانشناسی و بالخصوص اسپ را در تمدن و فرهنگ ایران -

التالی ذکر میکنند و چون باشند گمان قدیم و بالعباره دیگر کانون تمدن ایران - التالی را مردمان ترقی نیاز میشوند.

امور اصلی ساختن و پرورش اسپ را نیز بدون ترکها و بالخصوص اقوام اخور میدانند. به نکت زیر توجه گردد:

«از نظر «اشمیت» و «کوپرلادانشمندان دامپزشکی نقطه آغازین فرهنگ شسانی از آسیای مرکزی و از محلهای شمال ترکستان و مناطق مجاور آن بوده است و از همین حقایق اشاره یافته است. شبتان گورن قبلی، شعر و اسپ نابترین معرفان این فرهنگ هستند... اینها مردن اوال آلتای و سیری هستند» (۱)

«در گزارش «فریش فلو جانور شناسی دقمارکی» در کتاب «حیوانات خانگی و فرهنگ گله داری نوشته: اصول پرورش» فقط از یک مکان و آن هم ارجانی که کوههای سایان که در سلف شمال آرای مرکزی قرار دارد آغاز شده است» (۲)

«در مورد اسپ «نورده اشریق زیان شناسی تاریخی به بررسی می پردازد و سپس از طریق پستان شناسی آن را پی میگیرد تا ثابت کند که منشأ پرورش اسپ... بر اساس نقش مهمی را که در زندگی جمعی از اقوام ترک «ثلوث» ها و کلمت ها قائل و سایر گروههای این منطقه و کوههای سایان ایفا می کنند، نشان میدهد. وی چنین نتیجه بگیرد که در زمان قدیم و در مذهب ایلات ترک، که کهن ترین آنها را مورد هم حفظ کرده اند اسپ نقش اساسی را بها میکند» (۳)

«منگین در چهار چوب فرهنگی که در آن سفال به کثرت مورد استعمال دارد، میگوید... در فرهنگهای جنوبی تر مثل کشورهای که در شمال ایران قرار گرفته اند همزمان بودن هنر پرورش اسپ قطعی است. منگین (متخصص جانور شناس اشریقی) هرگز پرورش اسپ را در

آسپای مرکزی و بالخصوص در «آلو» میدانند. و میگویند این منطقه مسکن اسپهای از گونه «تارپان» و «برزوالسکی» بوده است که قدمت آنها تا اعمار بسیار متفاوت یعنی ۲۰۰۰ الی ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد می رسد (۴).

(۱-۳-۲) و ۱- کتاب سپه چادر ص: ۳۶-۳۵، همچنان غلام محمد خیار از «داکتر لوی دوبری» «استان شانس امریکایی نقل قول میکند در منطقه «آق کورک» (جنوب شهر مزار شریف) از پیداشدن فیضه اسپ یکجا با سایر اشیای عتیقه خبر میدهد که قدمت آنها را از دو هزار سال تا سه هزار سال قبل میلاد میداند آثار که از طلایه ۵۰۰۰ کلو متری شهر شیرخان نیز بدست آمده حاکی از این است که شمال افغانستان نیز یکی از مناطق مهم پرورش و اهلی کردن اسپ بوده است. پوشش اسپ ترکمنان افغانستان:

پوشش اسپهای ترکمن که در کشور ما مروج است و در اکثر نقاط تا بحال حفظ گردیده و پوشش مخصوص و مفصل است که بازویرها به اسپ زیبائی خاصی میبخشد. جل های بسیار قشنگی که از گنیم و قالیچه می بافند. و آنرا روی نمده بسیار بلند که مخصوص پوشش است اسپ، می اندازند. این پوشش ها عبارت اند از:

- ۱- درونسی ترین پوشش اسپ (والاچرگی) می نامند.
- ۲- بعد از اچرگی نمده دیگری به نام «گوزمن» قرار میدهند.
- ۳- جل و با سدریق که پوششهای بعدی را تشکیل میدهند.
- تمامی اینها را با بند «شام» «قارین» «باغ» یا «آبیل» (شکم بند) به تنگ اسپ محکم بسته می کنند.
- در زمستان اسپ را با نمده سفید و بزرگی می پوشانند که به آن «بورامه» «کچه»

می گویند ترکمن ها اسپ را هنگام سواری نعل می کنند. زین را بزبان ترکمنی «ایه لره» می نامند. که رگاب را «اورنگی» میگویند به آن متصل است. مهار اسپ را «لورین» می نامند.

زیر اسپ ترکمن:

اسپ ترکمن دارای زیور و آلات نقره ای با آب طلا دارد. که به اسپ زیبائی خاصی می بخشد عبارت اند از:

- ۱- «آلغیش»: نوار چرمی که روی آن را با نقره یا طلا آرایش داده زیور بسیار زیبایی که تقیس و گرانقیمت است و آن را برگردن اسپ می بندند.
- ۲- «گوش بند»: زیوری در طلا و نقره بعد از آلغیش می بندند.

۳- «یل فاووج»: که بر پیشانی اسپ می بندند و دارای زیوری است که از نقره و طلا که جهت دفع مزاحمت حشرات مزاحم استفاده می شود.

۴- «طباب مخصوص به نام «پشان باغی» که طنابی است که از کنار لگام عبور می دهند. شکل های (۴) و (۵) ملاحظه شود.

اسپ ترکمن در جهان معاصر:

در جهان معاصر نیز با وجود پیشرفت علم و تخنیک مدرنیزه شدن زندگی بشر اسپ ترکمن همچنان از جایگاه والائی برخوردار است انکشاف مسابقات اسپ دوایی در جهان تنظیم مسابقات گوناگون همچون بزگشی و پرش و... همچنان در جهان امروز مراکز پرورش اسپ سعی دارند و در تربیه و پرورش اسپ ترکمن علاقمندی نشان میدهند بخاطر اصلاح نژادهای اسپان محلی با ترکیب نژاد اسپ ترکمنی یکی از اهداف عمده مراکز و موسسات اسپداری کشورهای جهان است. و بالخصوص نخستین بارکنگره جهانی

اسپ شناسی و اسپ ترکمن تحت عنوان «نقش اسپ های ترکمن در تولید و تکثیر و پرورش اسپ در جهان» در شهر عشق آباد مرکز ترکمنستان، در ماه آوریل سال (۲۰۰۰) میلادی تدویر یافت که در آن اسپ شناسان، مراکز پرورش و اصلاح نژاد های اسپ از کشورهای امریکا، استرالیا، بریتانیا، کیر، هنگری و جمهوری چک، ایران، ترکیه و فدراتیف روسیه اشتراک کرده بودند. و همچنان نخستین یکشنبه سال نو شمسی در ترکمنستان روز اسپ نام گذاری شده بهانه جشن ملی شان تجلیل میگردد در ذیل با نظرات بعضی از دانشندان اشتراک کننده کنگره جهانی اسپ شناسی آشنا می شویم:

۱- علی دوغان اونس از ترکیه: «فعلاً در ترکیه به تعداد ۲۰ الی ۳۰ اسپ ترکمن که حکومت ترکمنستان به رهبران حکومتی و یا به افراد خصوصی تحفه داده اند، موجود می باشد. اسپهای مذکور برثری خود را از هر جهت به اسپان ترکیه نشان داده اند. مسئله ی را نیز باید خاطر نشان بسازم اسپ های ترکمن ۴۰ و ۵۰ میل ماله را بدون خستگی دویده میتوانند. مردم ترکمن در جریان قرن ها به تربیه اسپ مشغول بوده و نسل خوب اسپها را پرورش و به جهانیان عرضه کرده است.»

۲- اندراس شاتاه نماینده انستیتوت ملی پرورش اسپ از هنگری:

«من به اسپان ترکمن علاقه زیاد دارم. موضوع دکترای من نیز همین مسئله بود. گذشته از آن موضوع چندین مقاله علمی ام را نیز «تا تیر اسپهای ترکمن پر جریان پرورش و اصلاح نسلهای اسپهای مجارستان» تشکیل میدهد. فعلاً نیز بقدر کسای اسپهای ترکمن بالخصوص از

نژاد (آخال-تکه) در هنگری موجود می‌باشد که آنها را از رومی، داغستان و ستاره پول خریداری کرده اند.

۳- کارلوسان نماینده ... استوریویش

فصل از یرتالیا کثیره ششم و اسپ
شش میاشتم و در باره اسپها مطالب و
تحقیق می نمایم و اساساً تأثیر اسپ ترکمن
در تولید نسل های اصل اسپهای انگلیس
موضوع مطالعه مرا تشکیل میدهند. مولف
کتابی که من به اسپها گوش میدهم نیز میاشتم
و کتاب دیگر ما با همکاری یک نفر
دانشمند امریکائی در باره خصوصیات
اسپها، ترکمن، آماده چاپ دارم.

۱- بوریسلاو و لیچنوا در قس اکتوبر
اسپها ترکمن در جمهوری چکده مرا مدینه
شرق و تاریخ آن بخود جلب کرده است. از
مقین سب علاقه من به اسپ ترکمن بی
جهت نیست اسپ های ترکمن خیلی
عجیب شد دربار، آن در جمهوری ما زیاد
نوشته. مردم دربار اسپ ترکمن بسیار چیز
ها را میانه و بر اسپ ترکمن علاقه مند
شدند به خرید پرورش آن شروع کردند
مدت هفت سال می شود معماری شوهرم،
یک باره پرورش و فروش اسپهای ترکمن را
نامیس کردم. ساعه فارم ما از (۶۰۰) مکتار
زمین تجاوز می کند ما اسپهای ترکمن را به
خصوص شاد (آغل-تنگه) را از مسکو،
داغستان، از بکتن و عشق آباد خریداری
کرده و به کشورهای دیگر صادر می کنیم
موسه ما نیز (۱۲) رأس اسپ نسلی ترکمن
دارد که به از راه برای ترکمن و آل
گیری تولید و پرورش می نمایم

طوری‌که اکثریالت نزد اسپ سرکمن
(از حیث زیستاتی معرفت و نیرومندی
استقامت در جهان نمونه بوده و دائم سوز

علاقه و کشش اسپ شناسان و علاقه مندان
پروزش اسپ قرار گرفته است. حتی در
زمان معاصر که به اسپ یکجا نشینی
ترکمن ها نیز با توجه به زندگی ماشینی و
صنعت و طلوع و ظهور تکنالژی سال هم
اسپ و ترکمن را هم جدا نماندنی اند. و با
توجه به مشکلات و کمبودهایی که در منطقه
و حریمت و تربیت اسپ در کشور وجود
دارد فعلاً نیز روز افزون است. باز هم این
قوم ترکمن است که به این میراث گرانبهای
خود دیده احترام میگذرد.

مگر در یک سال آخر در شرق جنگ های طولانی و خاموش تاحلی اسپهای ترکمن سرحد معرض سوءه، انقراض تسل قرار دارند بهترین اسپهای ملی ترکمن در جنگ ما تیه شدند. و مورد غارت قرار گرفتند. با پیروزی انقلاب اسلامی که پهلوان سالاری در شمال کشور استقرار یافت بررگترین و مهلک ترین صریه به تولید و پرورش سپهای کشور و از جمله اسپهای ترکمن زد.

بهترین و زیاده‌ترین اسپان نسلی واهی
طوله پهلوانان: گردیدند و در آتش جنگ
بریان شدند و با تلفظ طالبین به صفحات
نحال کسور که پهلوانان همچون حباب
روی سراب ترکیدند و اسپای نسلی ترکمن
نیز مورد انقراض و در معرض خطر نابودی
کامل قرار گرفت. به امید روزی که صلح و
امنیت در کشور بر دیگر نامین گردد تا
مردم ترکمن نیز در پهلوی سایر برادران در
فضای صلح و امنیت به سنت دیرینه
پرورش و انباشت او نیرو: اقامت دهد و
این میراث اجدادی خود را با دیگر روش
بحثیده و سل های اهل اسپ ترکمن را
از معرض نابودی و انقراض نجات بدهند و
بسم الله التوفیق.

مناظره عاقله

۱- شرح سیر به ایالت خراسان و
شمال غرب افغانستان در ۱۸۷۵ میلادی

۲- مونس استوارات: القسطن ترجمہ
محمد آصف نگر افغانستان ۱۳۷۶

۳- سفرنامه پارتیزان (کمالی)

۴- منبری بدایار سلطان صاحب
قرآن به قلم دکتر هنر پیش رو تون

۵- سفر نامه ملکوتی به سید اهل
دریافتی خرداد ۱۳۸۶-۱۳۸۸ ترجمه محمود
مختارزاد

6- ماهنامه صحرا شماره نهمین
صحرا اردیبهشت ۱۳۷۷

۷- ماهنامه سرگود مسی «خشق آباد»
ترکمنستان شماره ماهی: ۲۰

۸- نظری بر تاریخ میامی و اجتماع بر کمره اسیران، ۱۳۶۶

۹- سیاه چلن، من جلیلی، ترجمه
اصغر سرمد، انتشارات قلم، ۱۳۷۶

۱۰. مباحث درویشی دروغین در

١١ - افغان تاجک دوستانه

تاریخ غلام محمد خیار ج ۱
۱۳۶۶

۱۶- جهاد ملت بخارا و حوادث نفسی در
شمال هندوکش جمشید شعله (پناه
آرام، ۱۳۷۹)





طنز ها و ضرب المثل ها

مردی از دولت بتکیت افتاده بود، روزی در آنحال عطسه پی زد. جمعی که نزدیک او بودند گمان بردند که مگر بادی ازو جدا شد، او را دشنام دادند و تاسزا گفتند، بختدید و گفت عجب حالیت، در ایام دولت اگر نفخی از من جدا میشد مردم آنرا عطسه میشمردند و (رحمک الله) میگفتند، و اکنون که در نکیم عطسه مرا ضربه حساب میکنند و لعنتک الله میگویند. ص ۳۲۶

مردی که گوش او بزرگ بود، دائم بفلام خود میگفت از حکماء شنیده ام که در کتب فراست که گوش بزرگ، آدمی را دلیل طول عمرست، و چون گوش من بزرگ است عمر من دراز خواهد بود، اتفاقاً او را تهنیتی زدند و قتل برو واجب شد، بیای داش بردند، غلامش میگریست و میگفت ای خواجه میفرمودی که عمر من دراز خواهد بود، که بزرگی گوش دلیل درازی عمرست، اگر کسی پیری خود پمیرد، ولیکن چکنم؟ مرا به مرگ خود نمیگذارند، حاکم وقت آن گفت و شنید استماع نمرد و آنمرد را بیخشید. ص ۳۳۱

معلمی بر موت مشرف شد، گفت بگریزد تا هیچ جا کفن کهنه مپایند؟ گفتند چه میکنی؟ گفت تا بعد از مرگ مرا در آن پیچید و در گور نهید، گفتند مقصود چیست؟ گفت آنکه چون منکر و نکیر آیند و کفن کهنه بپند، گمان برند که این مرده دیرینه است، سوال نکنند و جواب باز نباید داد. ص ۴۰۸

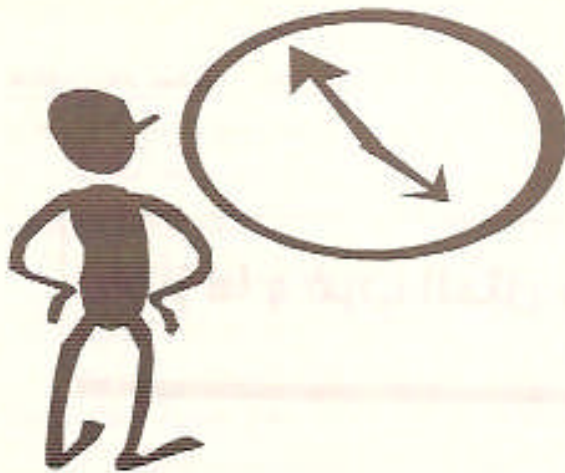
غلامباره ای را گفتند چون است که حال دزد و زنا کار نهان ماند و تو رسوا شوی گفت کسی که وارش نزد کودکان باشد چگونه روسوا نشود؟ ص ۴۱۲

✕ جانانه گل گندم، کور خود بیتای مردم
✕ جهان گشتن به از جهان خوردن
✕ چاره سازان در علاج کار خود بی چاره اند
✕ چاره نکن بر کسی، اول خودت دوم کسی
✕ حب وطن زملک سلیمان خوشتر است
✕ حیا هار ایمان است
✕ خانه ویران می شود چون طفل گردد خانه دار
✕ خود کرده را نه درد است و نه درمان
✕ دزد طالب بازار است
✕ دشمن اگر پشه است قبل بشمارش
✕ ذکر حق دل را متور می کند
✕ ذوق گل چیدن اگر داری سوی گلزار برو
✕ راستی را زوال کی باشد
✕ ریش از من و اختیارش از خان ملا خان
✕ زبان خوب ماره از ایچه اش می کشد (اچ aycha خانه)
✕ زمین سخت و آسمان بلند

گزیده های از لطائف الطوائف

دیوانه بی پس دید که مردی فرهاد میزد و بیطاعتی میکرد، پرسید چه حال داری؟ گفت مرا گزدم گزیده و عظیم درد مندم، گفت من زخمم گزدم را دوائی مجرب میدانم که هیچکس نمیداند، آنمرد گفت از برای خدا آن دوا را یگوی دیوانه گفت: من النساء الی الصباح، یعنی دوائی تو منحصرست در ناله و فریاد از مرشپ تا یا مداد. ص ۴۲۴

ایلهی سوزنی در خانه گم کرده بود و در کوچه میطلبید، گفتند چه میجویی؟ گفت سوزنی را که در خانه گم کرده ام، گفتند ای ایلهه چیزی که در خانه گم کرده بی در کوچه میجویی؟ گفت چکنم که خانه تاریک است و چراغ ندارم، ص ۴۱۰



باغ وحش

روزنامه (خبرامیان) نوشت: جمهوری خلق چین یک شیر یوای باغ وحشی کابل اهداء کرد.

در پی این خبر، پیشنهاد ما چنین است که کشورهای مختلف برای اهداء مجتهد باغ وحش کابل باید هر کدام حیوانات مورد نظر را قرار ذیل به کابل اهداء نمایند:

هندوستان - ذیل * پاکستان - روباه * انگلستان - گرگ * ایران - تمساح * فرانسه - اسب * تاجکستان - گوزن * ازبکستان - بزکوهی * روسیه - خرمن * ایتالیا - برافه * لهستان - گاو وحشی * سوئد - خوک * ترکیه - ببر * عربستان - کوسمار * امارات - میمون * عراق - پلنگ * آلمان - پلنگ * آمریکا - نهنگ * مالزی - کفتار * سوئیس - اهو * مصر - گورخر * جاپان - خرگوش

بی حوصله

نوشته: احمد ضیا سیامک

با خود می گفت: عجیب مردمی پیدا میشوند، سؤال می کنند و سؤال می کنند، فقط من پروفسور باشم، نیوخ داشته باشم و یا اطلاعات عمومی باشم.

- کاکا! ساعت چند است؟

- لا حول ولا قوة الا بالله... از دست این مردم!

- کاکا! پرسیدم ساعت چند است؟

- در شهر به همین بزرگی کسی را نیافتی که ساعت بررسی؟

- حالا که از شما پرسیدم چی عیبی دارد... بگویند ساعت چند بجه است.

- ساعت ندارم!

- پس به دست شما چه بسته است.

- لا حول ولا قوة الا بالله... گفتم ساعت ندارم.

پسرک چون دید و قش خضای می شود از شخص دیگری پرسید که ساعت چند است و مشغول کارش شد.

و او همانطوریکه راهش را ادامه میداد با خود می گفت: عجیب مردمی پیدا میشوند سؤال می کنند و سؤال می کنند، فقط که من پروفسور باشم، نیوخ داشته باشم و یا اطلاعات عمومی باشم.

- برادر ببخشید... وزارت مالیه کدام طرف است؟

- لا حول ولا قوة الا بالله از دست این مردم... در شهر به همین بزرگی

کسی را نیافتی که از من می بررسی؟

- چرا، اگر به شما زحمت می شود از کسی دیگر می پرسم.

- بلی که زحمت می شود.

و او همانطوریکه راهش را ادامه میداد با خود گفت: عجیب مردمی پیدا می شوند، سؤال می کنند و سؤال می کنند فقط من پروفسور باشم، نیوخ داشته باشم و یا اطلاعات عمومی باشم.

- برادر ببخشید، شما را دیو می شنوید.

- نه.

- حتماً بشنوید، می گویند برج های دو قلو آمریکا را بن لادن به خاک و خون کشیده است.

- مرا با آمریکا چی ربط.

- اگر مربوط هم نیست بشنوید جالب است.

- لا حول ولا قوة الا بالله از دست این مردم... سؤال میکنند و سؤال میکنند، فقط من پروفسور باشم، نیوخ داشته باشم و یا اطلاعات عمومی باشم.

و درین لحظه مقابل ساختمانی رسید به منزل سوم آن بالا شد، پشت دروازه بی استاد و بعد از نواختن چند ضربه خفیف داخل گردید.

- سلام داکتر صاحب.

- وعلیکم ثلّام.

- تکلیف دارم، آمده ام تا مرا معاینه کنید.

- چی تکلیفی.

- لا حول ولا قوة الا بالله عجیب مردمی پیدا می شوند سؤال می کنند و سؤال می کنند، خوب معلوم است وقتی نزد شما مراجعه کردم حتماً دندان درد است.

- کدام دندان تان درد می کند؟



میرزاد کابلی



آقایان ۲ در جلسه حاضر شدند، اندکی بعد آقایان ۶ نیز به جمع آن ۲ پیوست. ۲ و ۶ دود روی همدیگر نشستند، خندیدند، نازاحت شدند، دو باره خندیدند، قصه گفتند. و در آخرین لحظات پایانی جلسه برای صلح در افغانستان فکر کردند. آقایان ۲ بخاطر کنار نیامدن با آقایان ۶ در مورد افغانستان جلسه را ترک گفتند. آقایان ۶ هم با خوشحالی جلسه را ترک کردند، تا چند روز آینده دو باره در چنین جلسه ای شرکت کنند.

«حساب و کتاب»

محل متحد برای مکاتب جهان سوم و برای هر دانش آموز آواره ۱۲۰ عدد کتابچه اهدا می کنند. از این ۱۲۰ کتابچه، آقای وزیر ۶۰ عدد کتابچه را برای خودش و ۶۰ عدد را به آقای رئیس می دهد. از ۶۰ عدد کتابچه، آقای رئیس ۳۰ عدد کتابچه را برای خودش و ۳۰ عدد را به آقای مدیر می دهد. از ۳۰ عدد کتابچه، آقای مدیر ۱۵ عدد کتابچه را برای خودش و ۱۵ عدد را به آقای سر معلم می دهد. آقای سر معلم ۸ عدد را برای خودش و ۳ عدد را برای ۳ نفر از دانش آموزان ممتاز صنف و یک عدد باقیمانده را به دانش آموز آواره جهان سومی می دهد. دانش آموز آواره خوشحال است آقای وزیر، آقای رئیس، آقای مدیر، آقای سر معلم، آقای معلم و دانش آموزان ممتاز همگی خوشحالند.

خارج

از خشک مقدسی پرسیدند: خارجه که رفتی شهرشان را چگونه یافتی؟ گفت: تاریکی و ظلمت همه جا را فرا گرفته بود. پرسیدند: چگونه؟ گفت: نمی دانم، چون چشمانم را پت کرده بودم.

کفر یعنی چه

از کسی پرسیدند: کفر یعنی چه؟ گفت: کفر. پرسیدند: سوسیالیسم یعنی چه؟ گفت: کفر. پرسیدند: لیبرالسم یعنی چه؟ گفت: کفر. پرسیدند: آگوستالیسم یعنی چه؟ گفت: کفر. پرسیدند: پس کفر یعنی چه؟ گفت: همین چند تا ایسم و پیسم.

اسامی

حیوانات رفته رفته اسامی آدمها را پیدا می کنند، آدمها رفته رفته اسامی حیوانات را پیدا می کنند.

جنگ

از مادری پرسیدند: چند فرزندت را در جنگ از دست دادی؟ گفت: از شش اولادم، دو پسر را در جنگ روس، دو پسر را در جنگ مجاهدین، دو پسر را در جنگ طالبان.

زعفران

بدیل خوبی در برابر

خشخاش

در این روزها بحث های مهمی روی جایگزین کشت خشخاش در افغانستان مطرح گردیده است. بنظر اکثر دهاقین و کارشناسان امور کشاورزی، زعفران می تواند بدیل خوبی در برابر کشت خشخاش در افغانستان گردد. زیرا هیچوقت کچالو، تریچه و غیره نمی تواند درین میدان، در برابر خشخاش برنده باشد.

«بدون شرح»

فردی قرآن خواندن یاد نداشت، مردم را دعوت به اسلام می کرد. فردی دیگر نیکبانی بسته کردن بلد نبود، تقلید غریبه را می کرد.

جزایفی

پدری دخترش را به زور چوب و چپات به خانه شوهر می فرستد و می گوید: برو خانه شوهر بی وجدانت تا تورا ادب کند. شوهر به زور مشت و لگد و کمر بند، زنش را به خانه پدرش روان می کند و می گوید: برو خانه پدر بپاچه ات که تو را آدم کند. زن تا لان و گریبان به خانه پدر می رود و پدر نیز باشدت بیشتر از قبل با چوب و چپات به جان دخترش می افتد و در آخر او را به خانه شوهرش می فرستد و می گوید: برو به شوهر احمقت بگو: اگر تو دختر مرده ات کردی، من هم زن تبه خوب از دلم لت و کوب کردم.

«ایدئولوژی جبر»

مرد مؤمن و مسلمان افغان به جرم رهايت نکردن ریش به حد تصاب و لهیدن مسائل علم جدید و سره بودن قضاوه و کمالی جانش لت و کوب مفصلی از طرف طالبها می شود. چون لسان و قویست و منطقه اش طبق محاسبه کبیل بدستان درست در نمی آید بناتاً مرد مؤمن و مسلمان را آنقدر زدند تاوی با هزار بدبختی به کشور مسلمان همسایه گریخت. مرد مؤمن باریش دراز مانده و لباسهای کثیف و ژولیده و ارد کشور همسایه مسلمان شد مرزبانان پول های سرده را گرفتند و از کشور خودشان اخراجش کردند. مرد مؤمن به دیگر کشور همسایه رفت، به محض اینکه به کشور مهمان همسایه و مسلمان رسید، شروع کرد به کار کردن روز بعد آمد ندو او را گرفتند و به جرم کار کردن بی قانونی و تیرد بی قانونی و گپ زدن بی قانونی او را رد مرز نمودند. مرد مؤمن، دیگر از همه چیز مانده و در مانده به کمیساریایی پناهندگان ملل متحد رفت و.....

روز یکشنبه مردی با صورتی تراشیده و دریشی نو و فیشی در حالی که بسوی کلیسا می رفت تا عبادت و نیایش کند: آهسته یا خود می گفت: «خدا حافظ»

«کنسرت»

جوانی سه روز می شد که نان نخورده بود. آخر او پول چند روز غذایش را خرج نکرده بود تا کنسرت مایکل جکسن را تماشا کند. مایکل جکسن هم با رقص خود و ساعت دستی ای که به مبلغ یک میلیون و ۱۰۰ هزار دلار در دست داشت به سوی جوان گرسنه چشمک می زد: جوان هم از نور ساعت میلیونی و هم از پایک زدن مایکل جکسن خوش است و با خود فکر می کند که پول نیکت کنسرت بعدی را چگونه تهیه کند.

«خانواده بین المللی»

از کودکی پرسیدند: شما در کجا به دنیا آمده اید؟ گفت: آمریکا. پرسیدند: خواهر شما؟ گفت: ترکیه. پرسیدند: برادر شما؟ گفت: پاکستان. پرسیدند: پدر و مادر شما؟ گفت: افغانستان.

«انواع اسلام»

۱۰۰۰ سال پیش در چنین روزی از کسی پرسیدند: چند نوع اسلام داریم؟ جواب داد: یک نوع.

و حال از کسی می پرسند: چند نوع اسلام داریم؟ جواب می دهد: ۱- اسلام آمریکایی ۲- اسلام طالبانی ۳- اسلام و هابی ۴- اسلام دمکراتیک (دمکراسی اسلامی) ۵- اسلام لیبرالی ۶- اسلام.....

«قانون جنگل»

از کسی پرسیدند: تو چکاره مملکت هستی که مردم را خفه می کنی؟ گفت: من حامی و پشتیبان و پیره دار بر اهل این سرزمین هستم، سؤال کردند: وظیفه ات چیست؟ گفت: لت و کوب کردن مردم و امر به معروف و نهی از منکر.

پرسیدند: چند سال داری؟ گفت: ۱۲ سال. پرسیدند: چند سال جنگیدی که به این منصب رسیدی؟ جواب داد: ۱۸ سال.

«اجلاس صلح»

«اجلاس صلح افغانستان، برای مدت یک روز برگزار شد»